

آتشکده آذرگشسپ

نوشته

حسن - انوری

لیسانس ادبیات فارسی - دبیرستانهای تهران

در بهمن ماه ۱۳۴۱ هجری خورشیدی در چاپخانه رنگین
تهران بچاپ رسید

۵۰ ریال

۱۰

۶۲۴۳۶

فرحی



کتابخانه تخصصی ادبیات

آتشکده آذرگشسپ

نوشته

حسن - انوری

لیسانس ادبیات فارسی - دبیر دبیرستانهای تهران

بنام خدا دیباچه

من بارها تخت سلیمان، ویرانه‌هایی را که در جنوب آذربایجان قرار دارد، در روزگار کودکی دیده بودم. دیدار مجددی که در تابستان سال ۱۳۳۸- از آنجا کردم، باعث تحریر این رساله شد.

تخت سلیمان، چنانکه در این نامه آمده، جای آتشکدهٔ شکوهمند آذرگشسب و شهر شیز است. در نزدیکی تخت سلیمان قلعه‌ای مخروطی شکل و مجوّف بنام زندان و در چند کیلومتری آن کوه تخت بلقیس قرار دارد. کوه تخت بلقیس بنا بقرائینی که در این رساله گفته شده، محتمل است همان کوه استون باشد که در نامه باستانی مزدیسنا یاد شده است.

در این رساله، تاریخ شیز و آذرگشسب از باستانی‌ترین روزگار که کیخسرو آنرا بنا کرده، تا روزگار اشکانی که یکی از دو پایتخت شاهان بود، اقبال شهریاران ساسانی بدان شهر و آتشکدهٔ آن، سپس ویران شدن آن بدست هراکلیوس و سرانجام آبادان شدن آن شهر بوسیله ابقای خان مغول، باختصار بیان شده و سخنی چند، تحقیق گونه رفته است.

اطراف تخت سلیمان را مزارع سبز و خرم و کشت زارهای حاصلخیز و باغ‌های پرصفا فرا گرفته است. در فصل بهار، طبیعت منظره‌ی بدیعی در این گوشه بوجود می‌آورد. قلعهٔ زندان، کوه تخت بلقیس و آثار و اطلال تخت سلیمان که از باد و باران گزند دیده و از جام روزگار شرننگ جفا چشیده و سرانجام خسته و فرسوده درهم ریخته است، ابهت و گیرایی خاصی دارد و تماشاگر عبرت بین را در اعماق زمان فرو میبرد و جلال و عظمت دیرین آتشگاه را در مقابل چشم دل اومی‌نهد. کیخسرو را با فرو شکوه اساطیری می‌بیند که با اهریمن پتیاره در مبارزه است.

زردشت ، سرودخوانان در برابر او مجسم میشود و مجمری در دست دارد که گوئیا آنرا چراغ وار ، فرا راه آیندگان گرفته است . پادشاهان ساسانی را می بیند که با پای پیاده از مداین بزیارت آتشکده مقدس آمده اند ، خسرو پرویز را با هیربدان هیربد مشاهده می کند که نیایش کنان پیرامون آتش می گردند و از داور پاک مدد می جویند ، آنگاه روزگار حقارت آمیز آن فرخ جایگاه را می بیند که ابقای مغول با خدم وحشم در آن جا فرو آمده است و با خود میگوید :

بآرامگاه غزالان شوخ وطن کرده گوران ناخوشخرام
و وقتیکه سراز گریبان بر میدارد دیّاری در آن دیار نمی بیند . دیوار کی چند افتاده و درهم ریخته و سنگ هایی را که شاید فرهادشان تراش داده و خسروشان از بهر نیایش سرساییده است می نگرد و می گوید :

اوجی که در آن سیمرغ میریخت ز رفعت پر
فریاد غراب البین انگیخت در او محشر
ده باز نظر پرواز ای ناظر این منظر
تا آنکه ز بوتیمار بینی غم ما برتر
از نوحه جغد الحق مائیم بدرد سر
از دیده گلابی کن ددرسر ما بنشان



در تابستان سال ۱۳۳۸ که هیأتی باستان شناس مرکب از اعضای آلمانی و سوئدی ، تازه کار خود را در تخت سلیمان شروع کرده بود ، نگارنده بتخت سلیمان رفت . در این دیدار بود که متوجه شد آنچه یاقوت حموی از قول مسعر بن مهلهل بحاله عرب در باره شیز گفته است ، چنان در تخت سلیمان مصداق پیدا می کند که گویی ابن مهلهل در روزگار ما آن سرزمین را دیده است . بخصوص وصف دریاچه شیز عیناً مطابق بود با دریاچه تخت سلیمان .

لذا بر آن شد که رساله ای در این باب بنویسد و از آنچه که محققان در باره

شین و آذر گشسب نوشته اند اند کی گرد آورد و نوشته های باستانی را با آنچه که
امروز هست مطابقت دهد . باشد راه بجایی برد .



چاپ این رساله مدیون همراهی و یاری دانشمند ارجمند آقای سرگرد مراد
اورنگ میباشد. مرا وظیفه است که از این سرور عزیزم سپاسگزاری کنم .
تهران دی ماه ۱۳۴۱ - حسن انوری

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
«حافظ»

از میان آتشکده های ایران باستان ، سه آتشکده بسیار
سه آتش بزرگ نام آورده است: آذر فرنبغ^۱، آذر برزین مهر^۲، آذر گشسب.
در باره چگونگی پیدا آمدن این سه آتش ، در کتاب پهلوی بند هشن گفته شده :
در زمان پادشاهی تخمورب^۳ گروهی از مردم ۰ سوار گاوشگفت آورس سائو^۴ شدند
و از کشور خونیرس^۵ بشش کشور دیگر سفر کردند و جز باین وسیله کسی نمی توانست
بآن شش کشور برود . شبی در میان اقایانوس چنان افتاد که باد سه آتشی را که بر پشت
گاو روشن بود بآب افکند اما آتشها مانند سه موجود زنده ، در جایگاههای پیشین
خود ، دوباره بر پشت گاو رویدند و هوا را روشن کردند .^۶

روحانیان زردشتی روایت کرده اند که این سه آتش ، سه طبقه از طبقات
اجتماعی ایران ، تعلق داشته است و در داستانهای مذهبی گفته اند : سه فرزند
زردشت هر یک ، بنیان گزار یکی از طبقات یاد شده ، بوده اند باین ترتیب: آذر فرنبغ ،
آتش طبقه روحانی. آذر گشسب. آتش طبقه جنگیان یا آتش پادشاه ، آذر برزین مهر ،
آتش طبقه کشاورزان^۷

۱- آذر فرنبغ یا آذر فرنبغ Azar-Farrbagh که قسمت اخیرش فروبغ یا فروبا نیز خوانده شده
بمعنی آتش شکوه خداوندی است: آذر = آتش: فر = شکوه ، بگ = خدا ، این آتشکده در کاریان
فارس بوده است . خرده اوستا ، ص ۱۳۰ ۲- آذر برزین مهر که در پهلوی آن تور بورژین متر
بضم باء یعنی (آتش مهر بالنده) آمده در ریوند ایالت خراسان جای داشته است رجوع شود به
مزدیسنا و ادب پارسی ص ۳۳۲ بیعد . ۳- Taxma-urupi تهمورث ۴- Sarsâogh
۵- Xvaniras ، قدما عقیده داشته اند : دنیا هفت کشور است که فقط کشور مرکزی که خونیرس
باشد مسکون است . ۶- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۶-۱۰۷
۷- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۷، در باره طبقات سه گانه در ایران باستان رجوع شود به گاتهاص ۸۵

در کتاب بندهشن است که : در عهد جمشید هر پیشه و کاری ، در تحت حمایت یکی از این سه آتش قرار گرفت . جمشید آذر فرنبغ را در داد گاهی [آتشکده] در کوه خوارزم فرو نهاد ، فر جمشید این آتشکده را از دست ضحاک برهانید . در زمان پادشاهی کی گشتاسب ، این آتش را از خوارزم بر گرفتند و در کابلستان فرو نهادند .^۱ در تفسیر پهلوی آتش نیایش ، یکی از قطعات اوستا آمده است که : جای آذر گشنسب در کوه اسنوند است ، کار آذر گشنسب رزمی است از اوست که جنگاوران در آذر بایجان تیزتر و دلیرتر هستند و از او کی خسرو در وهمن دیز^۲ یآوری یافت .^۳ باز در این تفسیر است که جای آذر برزین مهر در کوه ریهند است ، کار آذر برزین مهر کشاورزی است از یآوری این آتش است که کشاورزان در کار کشاورزی ، داناتر و نختاتر و پاکیزه تر (شستگ جامه تر) هستند و با این آتش بود که گشتاسب پرسش و پاسخ کرد .^۴ و در همان کتاب درباره آتشکده آذر فرنبغ است که : نام این آذر فروبغ است و این آتش است که نگهبانی پیشه پیشوائی (آثر با نی) با اوست و از یآوری این آتش است که دستوران و موبدان ، دانایی و بزرگی و فر دریافت کنند و این آتش است که بادهاک پیکار کرد .^۵

از میان این سه آتشکده ، آذر گشنسب بسیار محترم و مورد

آذر گشنسب

بزرگداشت پادشاهان بوده است ، درست زردشتیان است که

آنگاه که آغاز آفرینش بود ، آتش نیز هستی یافت و سه بخش شد و از جنبش باد گرد جهان همی گردید تا اینکه هر يك بجائی آرام گرفت و آذر گشنسب در گزن فرود آمد .^۶

نیاکان ما که آیین زردشتی داشتند آذر گشنسب را سرچشمه همه آتش های مقدسی می دانستند که در ایران بود^۷ در فصل هفده بند هشن است که آذر گشنسب تا هنگام پادشاهی کی خسرو همواره پناه جهان بود ، هنگامی که کی خسرو بتکه دریاچه چیچست را ویران کرد ، آن آتش بیال اسب او فرو نشست ، سیاهی و

۱ - خرده اوستا ص ۱۳۲ ۲ - بهمن دژ ۳ - همان کتاب ص ۱۳۲ ۴ - همان کتاب ص ۱۳۲
 ۵ - همان کتاب ص ۱۳۲ ۶ - گاتها ص ۲۴ ۷ - همان کتاب ص ۲۴

و تیرگی را بزود و روشنائی پدید آورد تا آنکه بتخانه بر افتاد ، در همانجا بر کوه اسنوند، آذر گشنسب را فرو نهاد ۱۰ در مقدمه کتاب هفتم دینکرت ۲ نیز تأسیس آذر گشنسب بکیخسرو نسبت داده شده از این قرار : فر بکیخسرو پسر سیاوخش رسید ، از پرتو آن ، او بافراسیاب جادوی تورانی و یاران بد کنش وی چیر گشت و شکست داد چنانکه گرسیوز و دیگر یاران جهان ویران کن وی را و او کامیاب شد و بتکده کنار دریاچه چیچست را که آرامگاه دروغ سهمگین بود ویران کرد. ۳

در فصل بیست و هفت مینو خرد ۴ گفته شده : از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و در کنار دریاچه چیچست بتخانه را ویران کرد و گنگ دز را بپاراست و سوشیانت پیروز گرا در روز واپسین یاری خواهد کرد ۵.

در اینکه این آتشگاه بزرگ مقام و باشکوه در کجا بوده سخن بسیار گفته شده ، در نوشته های پهلوی آمده که آذر گشنسب در کنار دریاچه چیچست (ارومیه) و بر کوه اسنوند Asnavand است از آن جمله است آنچه که در بندهشن و دینکرت آمده و نقل شد و نیز در زادسپرم (فصل ششم) است: آذر گشنسب پیروز در کنار دریاچه چیچست واقع است ، باز در فصل یازدهم گوید : آذر گشنسب در کوه اسنوند در آترو-پاتکان (آذر بایجان) است ۶.

باز در آن کتاب است که از دریا دو چشمه بر روی زمین گشوده شد ، یکی از آنها چیچست نام دارد دریاچه ای که در آن باد سرد نیست و آذر گشنسب پیروزمند در کرانه آست ۷.

در زند بهمن یشت نیز از چیچست و آذر گشنسب یاد گردیده و در باره آنها گفته شده : آذر گشنسب در کنار دریاچه ژرف چیچست است ، آبش گرم و بزیانکاران

۱ - یشتها ج ۲ ص ۲۳۹ ۲ - دینکرت بزرگترین متن پهلوی موجود است ، این کتاب در اصل نه مجلد بوده ، لیکن مجلد اول و دوم آن از بین رفته است ، نام اصلی این کتاب «زند آکاسیه» Zand - akasih بوده ولی بدینکرت یعنی اعمال دینی مشهور شده است ۳ - یشتها ج ۲ ص ۲۴۰ ۴ - مینو خرد یادانا و مینو خرد ، از کتابهای پهلوی است شامل یرسشهایی از مرددانا و پاسخ آنها از خرد مینویی درباره افسانه های پهلوانی و اخلاق و مقررات دین مزدیسنا ۵ - یشتها ج ۲ ص ۲۴۰ - ۲۴۱ ۶ - یشتها ج ۲ ص ۲۴۱ ۷ - یسنا بخش دوم ص ۱۴۹

ناسازگار است.^۱

در اشتقاق آذر گشنسب

درباره اشتقاق آذر گشنسب و استعمال این کلمه در میان ایرانیان پیش از اسلام تحقیق ممتعی در کتاب مزدیسنا و ادب پارسی تألیف استاد استاد دانشمند آقای دکتر محمد معین آمده است که با حذف بعضی از حواشی ذیلا نقل میشود: «آذر گشنسب بضم گاف فارسی، در پهلوی Aturgushnasp آمده و گشنسب مرکب از دو واژه است: گشن در پهلوی و پارسی که در زبان اوستا ورشنه varshna آمده بمعنی نرو نرینه (ورشنه یی Varshnay بمعنی قوچ است). در پارسی نیز گشن بهمین معنی است و در کتابهای فرهنگ مذکور است، و نیز در لهجه های محلی ایران این واژه هنوز مستعمل است. گشنسب اغلب با سقط نون استعمال شده و بدیبهی است که تلفظ صحیح آن بضم گاف است نه کسر آن. بنا بر آنچه گفته شد معنی تحت اللفظ آذر گشنسب (آتش اسب نر) میباشد و بنا بر این توجیه لغوی فرهنگها در اینکه «معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد چه آذر بمعنی آتش و گشنسب جهنده و خیز کننده آمده است و این معنی مناسبت تمام ببرق دارد.»^۲ و یا «معنی آتش جهنده که عبارت از برق است و نام آتشخانه، چون همیشه آتش آن شعله زن میماند لهذا با اسم برق مسمی گردید، و بعضی گویند که این مخفف آذر گشتاسب است چرا که بنا کرده پادشاه گشتاسب بود»^۳ درست نیست.

همچنین از این عبارت ابوالمؤید بلخی در کتاب گرشاسب برمیآید که «آذر گشب» را مخفف «آذر گوش اسب» می پنداشتند: «... که آذر گشنسب پیدا گشت و روشنایی بر گوش اسب او (کیخسرو) بود...» و گویا این اشتباه سابقه داشته چه در بند هشتن فصل ۱۷ بند ۷ آمده: «آن آتش بیال اسب او فرونشست.»

این نام در میان ایرانیان پیش از اسلام بسیار رواج داشته از آن جمله نام:

۱- موبد یکی از توابع شهر سلوکیه در زمان یزدگرد اول.

۲- مرزبان ارمنستان از سال ۶۴ تا ۴۸۱ م

۱- یسنا بخش دوم ص ۱۴۹ ۲- برهان ۳- غیات اللغات بنقل از سراج اللغات و شروح اسکندرنامه ورشیدی.

۳ - سپهسالار ایران در زمان فیروز

۴ - یکی از سرداران خسرو پرویز که پسرش نامدار گشنسب نیز از سرداران بود .

همچنین (گشنسب) و (گشسب) در جزو نام بسیاری از ایرانیان باستان آمده از آن جمله در افسانه های ملی (بانو گشسب) نام دختر رستم پور زال بشمار رفته است آیین گشسب نام یکی از بزرگان ایرانی در بارهرمز، و بقول طبری، آذین گشسب سردار هرمز بود که بجنگ بهرام چوبینه رفت مرزدا گشسب نام سردار دیگر هرمز بود گو گشنسب از مفسران اوستا در زمان ساسانیان بوده است ۱۰
آذر گشت در ادبیات فارسی مثل تیزی و چالاکی است ۲ و بمعنی برق (آذر خشن) نیز بکار رفته ۳

در شاهنامه نیز از بنای آذر گشسب سخن رفته است در ضمن
آذر گشسب در
شاهنامه
داستان بشاهی رسیدن کیخسرو آمده که چون بایران آگاهی رسید که سیاوش پسر کیکاوس در توران زمین کشته شده، سرتاسر کشور، در اندوهی ژرف فرو رفت و آتش کینه افراسیاب در دلها زبانه کشیدن گرفت از آنکه سیاوش را کشته بود، رستم پهلوان نامدار، برای کین خواهی سیاوش بپا خواست، نخست، سودابه زن کیکاوس را کشت، چه سودابه بود که سیاوش را از ایران رماند. آنگاه، رستم لشکر فراهم آورد و رو بسوی توران نهاد و با افراسیاب جنگ سختی کرد، افراسیاب شکست خورد و از میدان بدر رفت و بسیار کوشید تا کیخسرو پسر سیاوش که از فرنگیس [دخت افراسیاب] بود، فراچنگ ایرانیان نیفتد پس او را به پیران ویسه سپرد تا بکشدش، پیران کیخسرو را نکشت بلکه او را بسر زمینی دور دست فرستاد . در این هنگام که رستم کشور توران را بتمامی بدست آورده بود فر پادشاهی از کیکاوس پادشاه ایران برافتادن گرفت (در شاهنامه کیکاوس پادشاهی هوسباز معرفی شده است) خشک سالی پیش

آمد که مردم را زار و ناتوان کرد . در این میان شبی فرخ سروش بخواب گودرز در آمد و او را گفت : آنگاه کار این ملک بسامان رسد و تیره بختی از این مرزو بوم برافتد که کیخسرو بر تخت شهریاری ایران بنشیند .^۱ این بود که گودرز پسر خود گیورا بتوران گسیل کرد تا کیخسرو را از بهر پادشاهی بایران آورد . گیو بتوران رفت و پس از رنجهای فراوان کیخسرو و مادرش فرنگیس را بایران آورد . اما طوس با پادشاهی کیخسرو و همداستان نبود او میخواست فریبرز پسر کیکاوس پادشاهی رسد زیرا کیخسرو که نژاد ازدو سوی داشت سزای پادشاهی نبود . سرانجام کیکاوس فرمان داد پسرش فریبرز و پسر پسرش کیخسرو و باردبیل روند و در تسخیر دژ بهمن که نشستگاه اهریمن پتیاره بود بکوشند ، هر که کامیاب شود ، شهریاری او را باشد . نخست طوس و فریبرز بدر اردبیل میروند لیکن کاری نمی توانند از پیش بردن ، کام نایافته و حرمان زده باز میگردند ، آنگاه نوبت بکیخسرو می رسد :

چو آگاهی آمد با آزادگان	بر پیر گودرز کشاوران
که طوس و فریبرز گشتند باز	ترا رفت باید همی رزم ساز
بیاراست گودرز و برخاست نو	بیامد سپهد جهاندار نو
یکی تخت زرین ربر جدنکار	نهادند بر پیل و جنگی سوار
بگرد اندرش با درفش بنفش	پای اندرون کرده زرینه کفش
ز بیجاده تاجی و طوقی ز زر	بزر اندرون چند گونه گهر
همی گفت کامروز روز نواست	نشست جهانجوی کیخسرواست
جهانجوی بر تخت زرین نشست	بسر بر یکی تاج و گریز بدست
بشد تا دژ بهمن آزاد شاه	خود و گیو و گودرز و چندان سپاه
چونزدیک دژ شد بزین بر نشست	بپوشید درع و میان را به بست
نویسنده ای خواند بر پشت زین	یکی نامه فرمود با آفرین
ز عنبر نوشتند بر پهلوی	چنان چون بود نامه خسروی

جهانجوی کیخسرو نامدار
بیزدان زد ازهربدی پاك دست
هم اویست روزی ده رهنمای
خداوند فر و خداوند زور
تن پیل و چنگال شیر ژیان
سرگاو تا برج ماهی مراست
جهان آفرین را بدل دشمنست
سرش را ز ابر اندر آرم بخاك
مرا خود بجادو نباید سپاه

بروبست آن نامه سر فراز
ز گیتی بجز فرشاهی نخواست
بنزدیک آن بر شده باره رفت
ببر سوی دیوار حصن بلند
بگردان عنان تیز و لختی بران
پراز آفرین گرد یزدان پرست
پیام جهانجوی خسرو بداد
از آن چرمه تیز رو باد کرد
خروش آمد و خاك دژ بر دمید
از آن باره دژ بر آمد تراك
خروش آمد از دشت و از کوهسار

شد آن تیرگی سر بسر ناپدید
هوا گشت خندان و روی زمین

که این نامه از بنده کردگار
که از بنده اهرمن بدبجست
که اویست جاوید برتر خدای
خداوند کیهان و بهرام و هور
مرا داد اورنگ و فرکیان
جهانی سراسر بشاهی مراست
گراین دژ برو بوم آهرمنست
بفر و بفرمان یزدان پاك
و گر جادوانراست این دستگاه

...

یکی نیزه بگرفت خسرو دراز
بسان درفشی بر آورد راست
بفرمود تا گویو با نیزه تفت
بدو گفت کاین نامه پند مند
بنه نیزه و نام یزدان بخوان
بشد گویو نیزه گرفته بدست
چو نامه بدیوار دژ بر نهاد
ز یزدان نیکی دهش یاد کرد
شد آن نامه نامور ناپدید
همان گه بفرمان یزدان پاك
تو گفتمی که رعد است اندر بهار

...

وزان پس یکی روشنی بر دمید
بر آمد یکی باد با آفرین

بنام جهاندار و از فر شاه

جهان شد بکردار تابنده ماه

...

در آنجا که آن روشنی بردمید
بفرمود خسرو بدان جایگاه
دراز و پهنای آن ده کمند
ز بیرون چونیم از تکتازی اسپ
نشستند گرد اندرش موبدان
در آن شارسان کرد چندان درنگ
کیخسروی که سال در آن سرزمین درنگ کرد ، آنگاه بنزد کیکاوس برگشت
و بر اورنگ شهر یاری بالا رفت .

بطوریکه فهرست و لف نشان میدهد بیش از هفتاد بار آذر گشسب در شاهنامه
آمده است ، در قسمت ساسانیان چند بار باین کلمه بر میخوریم از آنجمله در جنگ
بهرام گور با خاقان چین که گوید :

چو آگاهی آمد بهرام شاه
که خاقان بمرست و چندان سپاه
بیاورد لشکر بآذر گشسب
همی بی بنه هر یکی باد و اسپ... ۲
نیز در جنگ انوشیروان با قیصر روم فرماید :

جهاندار با کلویانی درفش
همی بر شد آوازشان بر دو میل
پس پشت و پیش اندر آزادگان
به پیش سپاه اندرون کوس و پیل
چو چشمش بر آمد بآذر گشسب
بشد تیز تا آذر بادگان
زدستور پاکیزه برسم بجست
پیاده شد ازدور و بگذاشت اسپ
بباز اندر آمد بآتشکده
دورخ را بآب دو دیده بشست
نهادند گاهی بزر آرده
نهاده برو نامه زند واست
بآواز بر خواند موبد درست

ردو هیربد پیش غلطان بخاک
 بزرگان همه گوهر افشاندند
 چو نزدیکتر شد نیایش گرفت
 وزو خواست پیروزی و دستگاه
 پرستندگانرا ببخشید چیز
 یکی خیمه زد پیش آتشکده
 همه دامن قرطها کرده چاک
 بزمزم همه آفرین خواندند
 جهان آفرین را ستایش گرفت
 نمودن دلش را سوی داد راه
 بجایی که درویش دیدند نیز
 کشیدند لشکر زهرسورده...^۱

در پادشاهی خسرو پرویز نیز به آذر گشسب بر میخوریم از آن جمله است وقتیکه
 خسرو پرویز با بهرام چوبینه جنگ میخواست کردن نخست نیایش را به آذر گشسب
 میبرد :

وز آن دشت بی بر برانگیخت اسپ
 به باژ اندر آمد به آتشکده
 بشد هیربد زندواستا بدست
 گشاد از میان شاه زرین کمر
 نیایش کنان پیش آتش بگشت
 همی گفت کای داور داد پاک
 تو دانی که بر داد نالم همی
 تو میسند بیداد بیداد گر
 همی تاخت تا پیش آذر گشسب
 دلش بود یکسر بدرد آزده
 به پیش جهاندار یزدان پرست
 بر آتش بر افکند چندی گهر
 بنالیدن از هیربد بر گذشت
 سر دشمنان اندر آور بخاک
 همه راه نیکی سگالم همی
 بگفت این و بر بست زرین کمر...^۲

یکی از جاهائیکه مورد توجه محققانی قرار گرفته است
 که در باره محل تولد زردشت بتحقیق پرداخته اند شهر

شیراز است در انجمن آرای ناصری گفته شده :

« گویند وی [زردشت] در شهر اردبیل و سبلان ظهور کرده و اصلش از شهری
 بوده در میانه مراغه و زنگان که شیر [شین] نام داشته ، به ری آمده و از ری رو بختگاه

شاهنشاه لهراسب و گشتاسب نهاده که آنرا ایرانشهر مینامیده اند «۱۰۰» اگرچه این سخن مورد قبول همه محققان نیست لیکن میتواند یکی از علل تقدس آذر گشسب قرار گیرد.

در برخی از کتابهای پهلوی گفته شده که نسختی از اوستایی را که تنسر بفرمان شاهپور جمع آوری کرد در شپیگان گذاشتند بعضی از پهلوی دانان این کلمه را شیزیگان خوانده اند که همان شهر شیز باشد.

کیخسرو یا Kavi-Hausravah در لغت بمعنی کی نیک نام
کیخسرو پدید آورنده است، کی در اوستا Kavi است، این کلمه در زبان سانسکریت
آذر گشسب

که با زبان اوستایی دو خواهرند از یک مادر، بمعنی شاعرو
سرود گواست و دروید معنی پیشوا و پیغمبر میدهد، این کلمه نخست به پیشوایان
دیویسنا گفته میشده است سپس به ویشناسپ اطلاق گردیده است و در آغاز نامهای
کیقباد و کیکوس و کیخسرو دیده میشود^۲ کیخسرو پسر سیاوش است از ویسپان فری
است، چنانکه در بند هشن آمده ویسپان فری در شاهنامه فرنگیس شده و بنا نوشته
دینکرت کیخسرو هشتم تن از پادشاهان خاندان کیانی و تنها پادشاه کشور خونیرس
Xvaniras بوده است، بخلاف کیکوس که پادشاه هفت کشور بوده است.^۳

تمام کارهای کیخسرو، پیش از آنکه دین زرتشت پدید آید منطبق بر آیین
مزدیسنا بوده است. در کتابهای پهلوی دو کار بزرگ به کیخسرو نسبت داده اند:
نخست بر انداختن بتخانه مشرکان در کنار دریاچه چیچست و بنای آذر گشسب و دیگر

۱ - بنقل آقای دکتر معین: مزدیسنا و ادب پارسی ص ۸۲

۲ - گاتها ص ۹۳ - ۹۴ ۳ - کیانیان ص ۱۳۵، کیخسرو در مذهب مزدیسنا بسیار مورد احترام
است و با آنکه پیش از عهد زردشت زندگی میکرده، علاوه بر بنای آذر گشسب احداث آتشکدههایی
دیگر نیز بدو نسبت داده شده است کریستن سن می نویسد: «بنابر اشاری از کتاب داستان دینیک
(فصل ۹۰ بند ۶) چنین بنظر می آید که کیخسرو آتشکدههایی در کنگ برقله کوهایی واقع در میان

نواحی ایران و توران احداث کرده بود.» کیانیان ص ۱۳۴

کشتن افراسیاب تورانی ۱۰

سرگذشت کیخسرو یکی از دلکش ترین قسمت های داستان ملی ماست و یاد آوری این نکته بایسته است که سابقاً عده ای از خاور شناسان گمان میکردند کیخسرو داستانی همان کوروش تاریخی است دانشمند دانمار کی آرتور کریستن سن در ضمن تحقیقات پر ارزش خود در کتاب کیانیان نشان داده است که بین کیانیان و پادشاهان هخامنشی رابطه ای وجود ندارد ، بعقیده او کیانیان یکدسته از امرای محلی مشرق ایران بوده اند که در زمان هایی مقدم بر زمان زردشت در قسمتی از ایران فرمانروایی داشته اند و آخر آنان ویشتاسپ با زردشت همزمان بوده است .

اکنون که ارزش و اهمیت آذر گشنسب در داستانهای باستانی اندکی آشکار شد بسراغ این آتشگاه در دوران تاریخی میرسیم، نخست باید یاد آور شد که همه تاریخ نویسان گفته اند : این آتشکده در شیز بوده است که شهری در آذربایجان بوده ، اکنون نشانی از این شهر در آذربایجان دیده نمیشود بر باد شده یکسر با خاک شده یکسان .

نمودن جای آتشکده پر شکوه آذر گشنسب و شهر شیز که روزگاری پایگاه و پایتخت پادشاهان آتروپات بوده و تجمل جوترین پادشاهان ایران، یعنی خسرو پرویز را با آن داستانهاست ، خالی از اشکال نیست و بحث های درازی را موجب شده است.

نام دیگر شیز گنجک است هر يك از این دو نام بصورت گوناگون ، در نوشته های ایرانی و تازی و رومی و یونانی

شیز = گنجک

آمده است ، ظاهراً این شهر را بنام های دیگری نیز خوانده اند ؛ پلو تارك این شهر را فراد خوانده است . گنجك در اصل گزن یا گنز یا گنك بوده است و این همانست که یونانیان گنز کا گفته اند . استرابون Strabon جغرافی دان یونانی و مورخ رومی Plinius گزن را گزنکا ، پایتخت آذربایجان ذکر کرده اند . ۲ ابن خردادبه آنرا جنزه خوانده است ۳ آقای دکتر محمد معین نوشته اند : « آذر گشسب ، بیشك

۱ - کیانیان ص ۱۳۵

۲ - گاتها ص ۲۵

۳ - المسالك والممالك صفحات ۱۱۹ و ۱۲۱

بمناسبت انتساب تولد زرتشت در محل آن، مقامی بزرگ پیدا کرد، چه زادگاه زرتشت طبق سنت، گزن آذربایجان بود. گزن یا گنک همانست که یویانیان (گنژکا) یا (گادزاکا) یا (گادزا) نامیده‌اند و در زبان ارمنی و سریانی (گندزک) یا (گنژک) خوانده‌اند، و مورخان و جغرافی نویسان تازی آنرا (جزن) یا (جزنق) نام برده‌اند و در اوستا چئچسته Caecasta خوانده شده، همان است که بعدها به شیز موسوم گردید. در تفسیر پهلوی آتش نیایش آمده «از چچست تادریاچه چچست [همان دریاچه ارومیه] چهار فرسنگ است. این دریاچه چهار فرسنگ پهنا و درازا دارد.» از این عبارت مستفاد میشود که این دریاچه بنام شهر مجاور خود نامزد بوده است و بهمین ملاحظه آب دریاچه ارومیه بمدلول مندرجات کتاب بندهشن مقدس است^۱ یا قوت حموی نوشته است: شیز معرب جیس است.^۲

استاد پورداود نوشته‌اند «چنین می‌نماید که شیز از نام ایرانی آن معرب شده باشد چنانکه یا قوت نوشته معرب از جیس است ناگزیر همان است که در نامه پهلوی «زادسپرم» که یاد کردیم چست Cest آمده است و در نوشته‌های دیگر پهلوی چون دینکرد شیخ Shic خوانده شده و در شاهنامه چچچست^۳ بکار رفته و کهنتر از همه این نوشته‌ها در اوستا چندین بار چئچست Caecasta آورده شده است. برخی از دانشمندان گمان کرده‌اند که این نام از يك نام بومی دیرین معرب شده باشد.^۴

درسی و شش سال قبل از میلاد مسیح شیز بمحاصره آنتوان^۵ سردار رومی افتاد، آنتوان همان است که با دوسر دار دیگر رومی اکتاویوس^۶ و لپیدوس^۷ حکومت سه جانبه را در روم تشکیل دادند که آنرا حکومت سه مرده^۸ دوم^۹ نامند، در مقابل حکومت سه مرده اول که بوسیله پومپه و

۱ - مزدیسنا و ادب پارسی ص ۳۱۶ - ۳۱۷. ۲ - معجم البلدان مجلد خامس ص ۳۲۵

۳ - در غالب نسخه‌های شاهنامه بتحریف خنجست آمده ۴ - یسنا بخش ۲ ص ۱۳۹ - ۱۴۰

۵ - Antunus - ۶ - Octavius - ۷ - Lepidus - ۸ - Triumviral II

قیصر و کسراسوس تشکیل شده بود. کراسوس پنجاه و سه سال پیش از میلاد بدست سورنا سردار نام آورا ایرانی کشته شد. آنتوان بقصد جبران شکست کراسوس، قشونی معظم فراهم آورد و بایران تاخت. پادشاه اشکانی در این هنگام، فرهاد چهارم [که بقولی اشک چهاردهم است] بوده است. ۱ - آنتوان در این نبرد آرتاواسدس^۲ پادشاه ارمنستان را نیز باخود همراه کرده بود. تاریخ نگاران از این جنگ بتفصیل یاد کرده اند. پلوتارک تاریخ نویس مشهور یونانی [قرن دوم میلادی] مینویسد: آنتوان پس از اینکه ملکه کلئوپاترا را که معشوقه اش بود بمصر روانه کرد، از راه عربستان وارمنستان، عازم جنگ گردید. قشون مددکارانش نیز باو پیوستند و هنگامی که او سان قشون دید، عده نفرات بیکصد و سیزده هزار نفر میرسید. سپاهی باین عظمت، آسیارا بلرزه درآورد و هندی های آنطرف باختر را وحشت زده کرد. چون آنتوان، بایی طاقتی میخواست، زمستان را با ملکه مصر بگذراند، جنگ را پیش از موسم مناسب شروع کرد و در هر کارشتا بزدگی نشان داد، او میبایست در قشلاق های ارمنستان اردو زد و بقشونی که دو یست و شصت و شش فرسنگ راه پیموده بود، استراحت بدهد و قبل از اینکه پارتیها از اقامتگاه های موقتی خود بیرون آیند، ماد را در اول بهار تصرف کند، ولی بجای این اقدامات، او قشون خود را مجبور کرد حرکت کند. آنتوان ارمنستان را در طرف چپ خود گذاشت و بآذر بایجان درآمد و آنجا را غارت کرد و آلات محاصره و قلعه گیری را با سیصد ارا به حمل میکرد، در میان این آلات اسبابی بود که طول آن هشتاد پا بود، اگر یکی از این آلات می شکست، مرمت آن امکان نداشت. زیرا در این مرز و بوم، چوبی بدان درازی و سختی که سزای آن آلات باشد یافت نمیشد. آنتوان بقدری در شروع جنگ شتاب داشت که حمل آن اسباب و آلات را باعث کندی دانست و آنها را در تحت نظارت صاحب منصبی تاتیانوس^۳

۱ - فرهاد چهارم قبل از اینکه بیادشاهی رسد از ۳۷ تا ۳۸ پیش از میلاد، در سوریه بقتوحاتی نایل آمد. پس از آنکه بیادشاهی نشست، باخویشان و بزرگان بدرقتاری آغاز کرد، پدر و برادران و عده ای از بزرگان پارت را از دم شمشیر گذرانید، در این موقع عده ای از بزرگان پارت به آنتوان پناه بردند. نامی ترین آنان مونه زس Monases بود که از تحریک آنتوان علیه فرهاد دریغ نداشت.

۲ - Artavasdes

۳ - پیرنیا ج ۳

۳ - Tatianus

نام وا گذاشت و خود بطرف فراد [= شیز] رفت تا آن شهر را در محاصره گیرد . این شهری بود بزرگ و زنان و کودکان پادشاهان ماد در آنجا سکونت داشتند . در حین محاصره این شهر ، آنتوان بآلات محاصره نیازمند شد و فهمید که نیاوردن آنها بدانجا چه اشتباه بزرگی بوده است ، بنابراین وقت بسیاری در تدارك سنگر و غیر آن گم کرد . فرهاد که با سپاهی بزرگ می آمد ، شنید که آنتوان آلات محاصره را در عقب خود گذارده است . بر اثر این خبر سواره نظامی را برگماشت تا بروندو آن آلات را بگیرند . پارتیها تاتیانوس را محاصره کردند و او با ده هزار نفر در جنگ کشته شد . پارتیها آلات را خرد کردند و اسیران بسیار بگرفتند . این شکست ناگهانی در آغاز جنگ ، باعث حزن و اندوه رومیها شد و پادشاه ارمنستان از کارهای آنتوان مأیوس شد و با سپاهش بارمنستان برگشت . از آن پس پارتیها مغرور و رجز خوان در جلو محاصره شدگان آشکار شدند و آنتوان ، چون نمیتوانست ، قشون را بیکار گذارد و بیأس سوق دهد ، عده ای از قشون سنگین اسلحه خود را برداشت و بطرف چراگاهها رفت . او بدین وسیله میخواست محاصره شدگان را از سنگرهایشان بیرون آورد و آنانرا در دشت بجدا لکشد و سرانجام نیز چنان شد و هنگامیکه سواره نظام رومی فریاد کنان بر پارتیها تاخت ، پارتیها پا فشردند ولی عاقبت تاب مقاومت نیاوردند و پا بفرار گذاشتند . آنتوان بدنبال کردن فرار کنندگان پرداخت . پیاده نظام پنجاه استاد [یک فرسنگ و ثلث آن] و سواره نظام سه برابر این مسافت دشمن را تعقیب کرد . آنتوان خواست بداند که عده کشتگان و اسیران پارتی چقدر است . پس از بررسی معلوم شد که عده کشتگان سی وعده اسیران هشتاد نفر است . روز دیگر رومیها بارو بنه خود را بستند و راه فراد [= شیز] را پیش گرفتند . پارتیها نخست با عده کم سپس با عده بیشتر و سرانجام بتمام سپاه برومیها حمله کردند ، مادیهای محاصره شده در شهر نیز بیرون آمدند . رومیها را وحشت فرا گرفت ، قرار نگررفتند و فرار کردند تا آنکه آنتوان مجبور بعقب نشینی شد و رو بطرف شمال نهاد ، يك

نفر ماردی^۱ آنتوان را در حرکت بسوی شمال راهنمایی کرد^۲.

چنانکه دیده شد پلوتارك این شهر را فراد نوشته است، دیوکسیوس^۳ تاریخ نویس دیگر این شهر را پرسپه^۴ یادداشت کرده است، استرابون گوید اسم آن ورا^۵ است^۶.

آتورپاتکان (آذربایجان)
چنانکه در پیش نقل افتاد شین پایگاه پادشاهان آتروپات بوده است. بارتولد می نویسد: آذربایجان در قدیم قسمت شمال غربی مدی را تشکیل میداد و فقط بعد از اسکندر اهمیت مستقلی کسب نمود و آن موقعی بود که آتروپات ایرانی که در سال ۳۲۸ از طرف اسکندر بعنوان ساتراپ به مدی اعزام شده بود، در این خطه استحکام یافت، آتروپات موفق شد که دولت کوچکی در این سرزمین تشکیل دهد که بعد با اسم او معروف شد.

(Atropatene نزد یونانیان، Atropatkan نزد آرامنه و کلمه آذربایجان از همین جاست.) این دولت کوچک از لحاظ اینکه اولین مظهر ارتجاع عنصر ایرانی بر ضد استیلای یونان و رسوخ تمدن یونانی واقع گردید بس جالب توجه و حائز اهمیت است، پایتخت این سرزمین که نزد نویسندگان کلاسیک گادزا یا گادزاکا و نزد آرامنه و شامیان گندزک و یا کنزک یعنی کلمه فارسی گنجگ است و اعراب کنزنا یا جمنزه خوانده اند، در آن زمان مرکز مذهبی عمده بود اعراب شهر و حوالی آنرا الشیزهم می نامند، معبد آتش پرستان در اینجا بود.^۷

استاد دانشمند ابراهیم پور داود نوشته اند: سرزمین آذربایجان بنام خاندان شهریارانی که در آنجا از روزگار اسکندر فرمانروایی داشتند، باز خوانده شده است. آتروپات از نامهای بسیار رایج ایران باستان بوده و این نام لفظاً یعنی آذرپناه

۱- بعضی از محققان ماردی ها را از بومیهای فلات ایران قبل از آمدن آریایی ها میدانند رجوع شود به ایران باستان پیرنیا ج ۳ ص ۲۲۱۵
۲- گفتار پلوتارك باختصار و با اندکی تصرف در عبارات از ایران باستان ج ۳ ص ۲۳۵۴ بعد نقل گردید.
۳- همین تاریخ نویس درباره جنگ آنتوان و فرهاد چهارم می نویسد: آنتوان پس از این شکست بطرف رود ارس رفت، دوز پارتیها در دنبال قشون رومی نبودند ولی از روز سوم پیدا شدند و در مدت نوزده روز و جب بوجب رومیها را دنبال کردند. ایران باستان ج ۳ ص ۲۳۷۴.
۴- Praspa ۵- Vera ۶- رجوع شود به ایران باستان ج ۳.
۷- جغرافیای تاریخی ایران ص ۲۶۷

یا کسی که ایزد آتش اورا نگهدارست ، یافرشته پاسبان آتش ، پرستار اوست .
 این نام ازدوجزء در آمیخته از آتر [= آذر] و پات Pata که اسم مفعول است
 از مصدر پا Pā که در اوستا و پارسی باستان بمعنی نگاهداشتن و پاس داشتن و پناه دادن
 بسیار بکار رفته است همین واژه است که در پارسی پاییدن شده است
 جزء کان که بنام سرزمین پیوسته : آتورپاتکان (معرب آن آذربایجان) ،
 همان است که در بسیاری از نامهای سرزمینهای دیگر ایران دیده میشود از آنهاست
 گلپایگان ۱۰۰۰

اخبار مورخان اسلامی تاریخ نگاران اسلامی از این شهر و آتشکده آن
 خبرهایی داده اند ، مسعودی در گذشته بسال ۳۴۵ در کتاب التنبیه والاشراف مینویسد
 پادشاهان اشکانی را پایتخت تابستانی این شهر بوده است همو می نویسد : در روزگار
 ما [قرن چهارم هجری] آثار شگفت انگیز ساختمانها و نقاشیها بارنگهای گوناگون
 در این شهر دیده میشود ، آنجاست صورت افلاك و ستارگان و آسمان و جهان و هر چه در
 اوهست از خشکیها و دریاها و آبادانیها و گیاهان و جانوران و چیزهای شگفت آور
 دیگر ، و پادشاهان را در آن شهر آتشگاهی بود بزرگ که آنرا آذرخش گفتندی.^۲

آنگاه مسعودی آذرخوش را معنی میکند که آذر بن بان عجم « آتش » و خوش
 « نیکو » باشد آقای دکتر معین درباره آذرخوش نوشته اند : « نام دیگر آذر گشنسب
 است بعید نیست که آذر گشنسب به آذر گشن ، آذر گش ، آذر گوش و آذر جوش تبدیل
 و بعدها نقطه ج را بالا گذاشته ، آذرخوش خوانده باشند و بدیهی است که مسعودی
 خود ، آنرا آذرخوش مینامیده که آنرا چنین ترجمه کرده از طرف دیگر نام این آتشکده
 را « آذرخش » و « آذرخنش » هم نوشته اند و آنها تحریف آذر جشنس مخفف آذر جشنسف
 معرب آذر گشنسب است .^۳

۱- یسنا بخش دوم ص ۱۳۰ . ۲- و فیها [الشیز] الى هذا الوقت آثار عجيبة من البنیان و
 الصور بانواع الاصباغ العجيبة من صور الافلاك والتجوم والعالم ومافیه من بروجر و عامر و نبات و
 حیوان و غیر ذلك من العجائب ولهم فیها بیت نار معظم عند سائر طبقات الفرس یقال له آذرخش .
 ۳- مزینستا و ادب پارسی ص ۹۵ .

درباره اطلاق آذرخوش به آذر گشسب احتمال دیگری نیز میتوان داد و آن اینکه در ادبیات فارسی آذر گشسب بمعنی برق (آذرخش) استعمال شده چنانکه فردوسی گوید :

همانگاه چنگش برانگیخت اسپ همی تاخت بر سان آذر گشسپ
شاید از اینجا عده‌ای گمان کرده‌اند که آذرخش نیز چون آذر گشسب نام آتشکده است و بعد آنرا آذرخوش خوانده‌اند ، درالتنبیه والاشراف آذرخش بدون واو آمده است .

ابن خردادبه می‌نویسد : آذر گشسپ درشیز است و آنرا نزد مجوس منزلتی بزرگ است و هر گاه یکی از پادشاهان آنان بشاهی میرسید از مداین پیاده بزیارت آذر گشسب می‌آمد^{۱۰}

چنین بر می‌آید که آذر گشسپ در زمان ساسانیان در اوج شهرت و عظمت و مطمح نظر پادشاهان بوده است و همواره هدایایی از طرف پادشاهان بدان آتشگاه فرستاده میشده است ، خسرو اول و خسرو دوم هدایایی گرانقدر ، باین آتشکده فرستادند ، خسرو دوم نذر کرده بود اگر موفق به مغلوب کردن و هرام چوبین بشود ، زینتهای زر و هدیه‌های سیم بآتشکده آذر گشسپ بفرستد و بوعده خویش وفا کرد^۲ با اینکه این آتشکده و شهرشیز در اواخر دوره ساسانی ، هنگام آمدن هرقل امپراطور روم به ایران آسیب فراوان دید ، با این همه در آغاز دوره اسلامی نیز همواره محل توجه مردم آذربایجان بوده است ، چنانکه پس از آنکه مغیره بن شعبه در سال ۲۲ هجری در زمان عمر آذربایجان را بگشود مردم آن سامان با فاتحان سازش کردند هشتصد هزار درم پردازند تا کسی از آنان را نکشند و اسیر نگیرند و آتشکده‌ها را ویران نسازند

۱- الشیز وبها بیت نار آذر جشنس و هو عظیم القدر عند المجوس کان اذا ملک منهم الملك زاده من المدائن ماشياً، المسالك والممالك ص ۱۱۹ - ۱۲۰

۲- ایران در زمان ساسانیان ص ۱۰۸ .

و بخصوص مردم شیزرا از انجام مراسم مذهبی در جشنها باز ندارند.^۱

از چیزهای شگفت آوری که در شیز بوده است و بوسیله
تخت طاقدیس هرقل^۲ امپراطور روم ویران شد، تخت طاقدیس خسروا-

پرویز است، تاریخ نویسان شرح آنرا با آب و تمام نوشته اند، ثعالبی آنرا چنین
وصف کرده است: «این سریری بود از عاج و ساج که صفائح و نرده های آن از سیم
و زر بود ۱۸۰ ذراع طول و ۱۳۰ ذراع عرض داشت، روی پله های آنرا با چوب
سیاه و آبنوس زر کوب فرش کرده بودند، آسمانه این تخت از زر و لاجورد بود
و صور فلکی و کواکب و بروج سماوی و هفت کشور و صور پادشاهان و هیئتهای
آنانرا در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار، بر آن نقش کرده بودند، در آن
آلتی بود برای تعیین ساعات روز، چهارقالی از دیبای بافته مرصع بمروارید و
یاقوت در آن تخت گسترده بودند که هر يك تناسب بایکی از فصول سال داشت.^۳

در شاهنامه آمده است که جهن برزین، مردی که در کوه دماوند جای
داشت، تخت طاق ویس [طاقدیس] را برای فریدون بساخت، از آن پس هر که
بشهریاری رسیدی چیزی بر آن بیفزودی تا آنگاه که اسکندر بایران آمد و او همه
آنرا پاره و ویرانه کرد و چنان بود تا گاه خسرو پرویز، و او:

ز هر کشوری مهتران را بخواند وزان تخت چندی سخن ها براند
از ایشان فراوان شکسته بیافت بشادی سوی گرد گردن شتافت
پس بفرمود تا از اطراف و اکناف صنعتگران تیزویر گرد آمدند و دوسال

۱ - بلاذری در گذشته بسال ۲۷۹ گوید: حدثنا الحسين بن عمر و الاردبیلی عن و اقد -
الاردبیلی عن مشایخ أدرکتهم أن المغيرة بن شعبه قدم الکوفة والياً من قبل عمر بن الخطاب و معه کتاب
الی حذیفه بن الیمان بولاية اذربيجان فانفذ اليه و هو بنهائون اوبقر بها فسارحتی اتي اردبیل و هی مدینه
آذربيجان و بهامر زبانها و اليه جبايه خراجها، و کان المرزبان قد جمع اليه المقاتلة من اهل باجروان
و میمذ و النرب و سراه و الشيز و الميانج و غیر هم، فقاتلوا المسلمین قتالا شديداً اياماً، ثم ان
المرزبان صالح حذیفه عن جميع اهل اذربيجان علی ثمانمائة الف در هم وزن ثمانينه علی ان لا يقتل
منهم أحداً و لا یسبیه و لا یهدم بیت نارو لا یعرض لاکراد البلاسجان و سبلان و سائر و دان، و لا یمنع اهل
الشيز خاصه من الزفن فی اعیاد هم و اظهار ما کانو یظهرونه، فتوح البلدان چاپ مصر ۱۹۳۲ ص ۳۲۱
۲ - Heraclius - ۳ - بنقل کریستن سن: ایران در زمان ساسانیان ص ۳۲۸ - ۳۲۹

کار کردند تا تخت را برپای ساختند :

چو بر پای کردند تخت بلند
برش بود بالاش صد شاه رش
صد و بیست رش باز پهناش بود
بسی روز در ماه هر بامداد
برویش زرین صد و چهل هزار
همه نقره خام بد میخ و بش
چو اندر بره خور نهادی چراغ
چو خورشید در شیرگشتی درشت
چو هنگامه تیر ماه آمدی
سوی میوه و باغ بودیش روی
زمستان که بودی گه با دو غم
همه طاق ها بود بسته ازار
همان گوی سیمین و زرین هزار
بمثقال از آن هر یکی پانصد
یکی نیمه زو اندر آتش بدی
شماره ستاره ده و دو و هفت
چه زو ایستاده چه مانده بپای
ز شب نیز دیدی که چندی گذشت
از ان برجها چند زرین بدی
شمارش ندانست کردن کسی
هر آن گوهری کش بها خوار بود
بسی نیز بگذشت بر هفتصد
بسی سرخ گوهر بدی کس بها

درخشنده شد روی بخت بلند
چو هفتاد رش بر نهی از برش
که پهناش کمتر از بالاش بود
یکی فرش بودی بدیگر نهاد
ز پیروزه بر زر کرده نگار
یکی زان بمثقال بد شصت و شش
پیش دشت بودی و در پیش باغ
مر آن تخت راسوی او بود پشت
گه میوه و جشن و گاه آمدی
بدان تا بیابد ز هر میوه بوی
بر آن تخت بر کس نبودی دژم
ز خز و سمور از در شهر یار
بر آتش همی تافتی جاعه دار
کز آتش شدی رنگ همچون بسد
دگر پیش گردان سر کش بدی
همان ماه تابان ز برجی که رفت
بدیدی بچشم سر اختر گرای
سپهر از بر خاک بر چند گشت
چه مایه از آن گوهر آگین بدی
اگر چند بودیش دانش بسی
کما بیش هفتاد دینار بود
همی گیر ازین گونه از نیک و بد
ندانست کش ماند بسی منتها

که روشن شدی زو شب تیره چهر
سه تخت از بر تخت بر پایه بود
ازین تا بدان پایه بودی چهار
کهن تخت را نام بد میش سار
مهن تخت را خواندی لاژورد
سدیگر سراسر ز پیروزه بود
هر آنکس که دهقان بدوزیر دست
سواران بی باک روز نبرد
بپیروزه بر جای دستور بود
چو بر تخت پیروزه بودی نشست
یکی جامه افکنده بد زربفت
بگوهر همه ریشه بافته
برو کرده پیدا نشان سپهر
ز ناهید و تیر و زگردنده ماه
هم از هفت کشور برو بر نشان
برو بر نشان چل و هشت شاه
بزر بافته تاج شاهنشهان

چو ناهید رحشان بدی بر سپهر
ز گوهر سرا پای پر مایه بود
همه پایه زرین و گوهر نگار
سر پیش بودی برو بر نگار
که هرگز نبودی بر و بادو گرد
برو هر که دیدیش دلسوزه بود
ورا میش سر بود جای نشست
شدندی بر آن گنبد لاژ ورد
که از کدخدا پیش رنجور بود
خرمند بودی و مهر پرست
برش بود بالاش پنجاه و هفت
ز بر شوشه زر برو تافته
زهرام و کیوان و هرمزد و مهر
پدیدار کرده بدو نیک شاه
زدهقان و از روم و گردن کشان
پدیدار کرده سرو تاج و گاه
چنان جامه هر گز بند در جهان^۱

کریستن سن از هر تسفلد واو از مورخی روی بنام کدرنوس^۲ نقل می کند:
هر قل پس از انهزام پرویز در سال ۶۲۴ وارد کاخ گنزک [شیر] شد، بت خسرو
را دید که هیئتی هولناک داشت و تصویر پرویز را نیز مشاهده کرد که در بالای کاخ
بر تختی قرار گرفته بود. این تخت بکره بررگی شباهت داشت مانند آسمان و
در پیرامون آن خورشید و ماه و ستارگان بودند که کفار آنها را میپرستیدند و تصویر
رسولان پادشاه نیز در اطراف آن بود که هر یک عصائی در دست داشتند در این گنبد
بفرمان دشمن خدا یعنی خسرو [!] آلاتی تعبیه کرده بودند که قطراتی چون باران
فرومی ریخت و آوایی رعد آسا بگوش میرسانید^۳

شرح ویرانی شیز و آتشگاه آن بوسیله هرقل بنا بنوشته
شارل لبو^۱ در کتاب تاریخ امپراطوری صغیر^۲ بنقل استاد
سعید نفیسی از اینقرار است :

ویرانی شیز و آتشگاه آن

«سپاهیان نزدیک آذربایجان میشدند که هر اکلیوس خبر شد ، خسرو باچهل هزارتن در گنزك که حاکم نشین این ایالت بود چادر زده است ، همان شهری است که امروز آنرا تبریز میگویند [؟] و ارمنیان آنرا هنوز گندزك شاهستان می نامند و لقبی که بدان داده اند ظاهراً مقرر شاهان آذربایجان را میرساند ، گندزك در زبان ارمنی معنی گنج را میدهد ، همچنانکه کامه گذر زبان های شرقی باین معنیست . بهر حال پادشاهان ایران در آنجا گنجی داشتند و بنا بر داستانی افسانه آمیز گنج کز-روس پادشاهی لیدیا بوده است که کورش بآنجا برده بود : هر اکلیوس یگراست بدان شهر تاخت گروهی از تازیان که مزدورش بودند و پیشاپیش لشکریانش می رفتند بر پیشروان سپاه ایران تاختند و آنها را پاره پاره کردند و چنان هر اسانگیختند که خسرو همان دم با همه لشکریانش گریخت ، رومیان آنها را سخت دنبال کردند ، بسیاری از ایشانرا کشتند ، اسیر بسیار گرفتند و دیگران را پراکنده کردند هر اکلیوس که بی مانع وارد گنزك شده بود ، آتشکده معروفی سوزاند ، پرستش این عنصر که معبود بزرگ ایران بود در هیچ جا باندازه آذربایجان باستانی تروپا برجای نماند همین هم هست که باین سرزمین نام آذربایجان داده است ، آذر در زبان ایرانیان بمعنی آتش است میگفتند که زردشت درین سرزمین بجهان آمده و در آنجا زیسته بود ، اما آنچه امپراطور را بیشتر شگفت زده و بیزار کرد ، مجسمه بسیار بزرگ خسرو بود در غرور کافرانه حتی از پادشاهان بابل قدیم برتر بود ، آن مجسمه را در میان کاخ در زیر گنبدی که نمایش آسمان بودنشایده بودند ، در گرداگردش خورشید و ماه و ستارگان دیگر را میدیدند همراه با فرشتگانی که چوب بدست داشتند بوسیله بعضی دستگاهها آن مجسمه باران میریخت و تندر را بصدا میآورد ، هر اکلیوس داد آن مجسمه را بزمین افکندند

و با خاک یکسان کردند همه این منظره کافران و آتشکده و قسمتی از شهر را که بزرگ و پر جمعیت بود و بیش از سه هزار خانه داشت دستخوش آتش کرد.

در برابر شهر تبار مس رسید که امروز ارمیه میگویند که باز بواسطه آتشکده اش معروفتر بود میپنداشتند که ارمیه زادنگاه زردشت بنیاد گزار آتش پرستیست آتشکده و شهر را شعله ها از میان بردند و هم چنان خسرو را دنبال کردند.^۱

درباره اشتباه شارل لبو که گنزک را تبریز کنونی دانسته است . استاد سعید نفیسی نوشته اند : اینکه شارل لبو درین مورد می نویسد گنزک همان تبریز کنونیست گویا از یک تن از تاریخ نویسان بین ننی که همیشه بر آنها متکیست گرفته باشد^۲

در تاریخ قم ، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی که در سال ۳۷۸ هجری تألیف شده و در سال ۸۰۵ - ۸۰۶ بقلم حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی بفارسی در آمده است ،

روایت تاریخ قم

روایت آشفته ای درباره آذر جشنسف [آذر گشنسب] از قول احمد بن محمد بن اسحق همدانی فقیه ، مندرج است از نظر جالب بودن پاره ای از مطالبش ، در زیر نقل میشود :

«چنین گوید همدانی در کتاب خود که در دیهیه از دیهیه های قم نام آن مزدجان آتشکده کهنه و دیرینه بوده است و در این آتشکده ، آتش آذر جشنسف بوده است و این آتش از جمله آتش هایی بوده است که مجوس در وصف و حق آن غلو کرده اند ، مثل آذر خره و آن آتش جمشید است و اولین آتشهاست . دیگر آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرو است و مجوس درین هر سه آتش غلو کرده اند . بحیثیتی که عقول و اوهام از وصف و ضبط آن قاصر اند مثل آنکه روایتست که مجلس گفته اند که باز زردشت ملکی بود و زردشت بنزدیک بشتاسف شهادت میآورد و گواهی میداد بدانکه آن ملک رسولست و پس از مدتی آتش گرفت ، فاما آتش جم بجانب ازم بود انوشیروان آنرا بکاریان بناحیت فارس نقل کرد پس چون عرب درین طرف متمکن شدند و دست یافتند عجم بترسیدند از آنکه آتش بمیرد و بنشینند پس آنرا دوبهره گردانیدند بهره بکاریان

بگذاشتند و بهره بفسا نقل کردند تا چون یکی ازین دو فرومیرد آن دیگر بماند و اما آتش ماجشنسف که آن آتش کیخسرواست بموضع برزه آذر بیجان بودا نوشیروان در حال آن نظر و فکر فرمود و آن را بشیز که اولین موضعیت از مواضع آن ناحیت نقل کرد زیرا که این آتش بنزدیک ایشان بغایت عظیم و محترم بوده است و در کتاب مجوس چنین یافته ام که بر آتش آذر جشنسف فرشته موکلت و ببر که همچنین فرشته ایست و بکوهی از ناحیت که آن را سبلان گویند همچنین ملکی است و این فرشتگان مأمورند بتقویت و تمشیت صواب حیوش پس نوشیروان گفت مرادست نمیدهد که آتش آذر جشنسف و آتش بر که بسبلان نقل کنیم تا این هر سه آتش بیکجا جمع شوند فاما من آتش آذر جشنسف بآتش بر که نقل کنم تا هر دو ملک یکدیگر را معاونت کنند و اما آتش زردشت آتشیست که بناحیت نیشابور بوده است و آنرا از آنجا نقل نکرده اند و از جمله اصول آتشها بوده است و آن آتش که مجوس در آن غلو کرده اند آتش آذر- جشنسف است که بمردجان بوده است و متو کلی چنین گوید که یکی از مجوس که آتش آذر جشنسف را دیده بود مرا حدیث کرد و گفت که چون مزدك بر قباد غلبه کرد قباد را گفت وظیفه چنان است که تو این آتشها را باطل گردانی الا سه آتش را و این دیگر آتش را بنزدیک نقل کنی و همچنین مجوسی روایت کرد که آتش آذر جشنسف از آتشکده بیرون آمد و بآتش ماجشنسف بآذر بیجان متصل شد و بدان آمیخته شد و چون او را بر می افروختند آتش آذر جشنسف سرخ پیدا و ظاهر میگشت و آتش ماجشنسف سفید و این گاهی میبود که پیه را در آن می انداختند و راوی میگوید که چون مزدك را بکشتند دیگر باره مرحوم آتشها را بجای خود نقل کردند و آتش آذر جشنسف بآذر بیجان نیافتند و همه اوقات تفحص حال آن می نمودند و برابر آن میرفتند تا معلوم کردند که آن بمزدجان^۱ مراجعت کرده است و باز گردید پس همه اوقات بدین قریه این آتشکده بوده است تا آنگاه که بیرون تر کی امیر قلم بدین دیه رسید و بر باروهای آن منجنیق ها و عراده ها نصب کرد و آنرا در سنده ثمان و ثمانین و مائین بگرفت

و نسخ کرد و باروی آن خراب کرد و آتشکده را زیر و زیر گردانید و آتش را بنشانند و از آن روز باز آن آتش و آتشکده باطل گشت و دیگر آنجا آتشکده نبود و حکایت همدانی تا اینجا بود.^۱

روایت ابن مهلهل

مفصل ترین توصیفی که از شیز شده و اکنون ما را بکار آید و بجایگاه آن رهبری می کند از ابو دلف مسعر بن مهلهل ینبوعی رحاله عرب معاصر نصر بن احمد سامانی (۳۰۱ -

۳۳۱ هجری قمری) است که یاقوت حموی در معجم البلدان نقل کرده است ابن مهلهل چنین گوید: «شیز شهریست بین مراغه و زنجان و شهر زور و دینور، در میان کوههایی که گانهای زر و جیوه و سرب و نقره و سنگ جست [لعل کمود] در آنها یافته شود، زر آن سه قسم است ... و سیم را ارزش زغال است در نزد مردم آنجا، این شهر را بارویی است و در میان آن دریاچه ایست که ته آن ناپیداست و من [ابن مهلهل] در آن بیشتر از چهارده هزار ذراع [عمق یاب] فرو بردم و یک جریب گردانیدم بر جایی قرار نگرفت هنگامی که خاک کی با آب آن مخلوط شود فوراً تبدیل به سنگ میشود^۲ و از آن هفت نهر جاریست که پس از گردانیدن آسیابها از زیر باروی شهر خارج میشود و در آنجا آتشکده ایست بسیار محترم و پیرا رج در نزد آنان، همه آتشیهای مجوس را از خاور تا بباختر از آن روشن میکنند و در بالای گنبد آن هلالی نقره ایست که طلسم آن است و از امیران کسانی خواسته اند آنرا بکنند عاجز آمده اند.

و از عجایب این سرا، آنکه آتش آنرا هفتصد سال پیش افروخته اند و آن ساعتی خاموش نشده و خاکستری باقی نگذاشته است.

این شهر هر مز [سوم] از سنگ و آهک ساخته است، در نزدیکی آن ایوانهای بلند و ساختمانهای پر شکوه هست. هر گاه دشمنی آهنگ این شهر کند و منجنیق بر باروی آن نهند، سنگهای آن در دریاچه افتد و اگر منجنیق را ذراعی هم عقب تر برند سنگ در بیرون بارو افتد.

و خبر در باره ساختن این شهر چنان است که بهرمز پادشاه ایران خبر آوردند که فرزند مبارکی در بیت المقدس بدنیا آمده است در دیهی بنام بیت لحم و قربانی آن چربی و روغن و شیر است ، هر مزیکی از معتمدان خود را بامال فراوان و شیر بسیار روانه کرد و او را فرمود که به بیت المقدس رود که از حال مولود تازه پرسش کند و چون بر آن آگاهی یابد هدایا را بمادرش بدهد و او را از شرف و شهرت و نیکوکاری که فرزندش را حاصل خواهد شد بشارت دهد و از او بخواهد در باره مردم مملکتش دعا کند . فرستاده این کار را کرد و به پیش مریم رفت و آنچه را فرستاده بودند بوی داد و او را از بزرگواری فرزندش بیاگاهانید و چون آهنگ بازگشت کرد مریم کیسه‌ای خاک بدو داد و گفت سرور و سلطان خود بگو که بزودی این خاک را شهری بهم خواهد رسید ، فرستاده خاک را گرفت و بازگشت و چون بجایگاه شهرش رسید که در آن هنگام بیابانی بیش نبود ، بیماری وی را در گرفت و چون مرگ را عیان دید کیسه خاک را در آن زمین مدفون ساخت . پس جان تسلیم کرد چون خبرش پادشاه رسید ... معتمدی را فرمان داد که بدانجا رود و در آن جایگاه که فرستاده مرده است آتشگاهی بنا کند ، مرد معتمد از پادشاه پرسید : چگونه آن جای را بشناسم ؟ پادشاه گفت : برو که از تو پنهان نمی ماند . هنگامیکه بدان جای رسید سرگردان ماند و نمی دانست چه کار بکند ، چون تاریکی شب فرا رسید نوری عظیم دید که از قبر بلند میشود ، دانست همان جایست که در طلبش آمده ، بدانجا رفت و گرداگرد آن خطی کشید و شب را در آنجا گذراند و هنگام صبح فرمان داد بر روی آن خط ساختمانی بسازند و این همان آتشکده شیناست.^۱

این است گفته مسعر بن مهلهل ، یا قوت در درستی آنچه از ابن مهلهل نقل کرده شك میکند و می نویسد من از صحت و سقم آن خبر ندارم .

در گفته ابن مهلهل چند نکته شایان دقت است : نخست توصیف شین و مشاهدات خود اوست و سندی استوار در باره شهنشیز تواند بود ، دودیکر روایتی است که در

بنای آذر گشسب نقل میکنند که محتمل است این روایت ساخته و پرداخته مسیحیانی باشد که در اواخر دوره ساسانی در ایران نفوذ کرده و جمعیتی بهم رسانیده بوده اند و ابن مهلهل این روایت را از آنان شنیده باشد^۱

سه دیگر اینکه ابن مهلهل از آتشکده شیز نام نمیببرد، لیکن واضح است که جز آذر گشسب آتشکده دیگری نمی تواند باشد.

کسی دیگر که از شیز نام برده است ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبدالملک باهلی معروف باصمعی (۲۱۶-۱۲۳-)،

روایات دیگر

ادیب معروف زبان تازی است که در باره خسرو پرویز گفته است که بشهر شیز رسید و آنجا آتشکده ایست بزرگ که باقی مانده است و خسرو در این جا عبادت کرد و سپاه خود را در آن شهر آراست و یک ماه بالشکریان خود در آنجا آسود و خورا کشان را آماده کرد و بازارها را مرتب کرد^۲

طبری مورخ مشهور که در سال ۳۱۰ هجری قمری در گذشته است می نویسد که چون بهرام پنجم (بهرام گور) بجنک ترکان خزر که در آنسوی کوههای قفقاز بودند میرفت، از آذر بایجان رفت که در آتشکده آنجا عبادت بکند سپس میگوید که چون خاقان خزر را کشت و زنش را اسیر کرد. در بازگشت در آتشکده شیز فرود آمد و آنچه یاقوت و گوهر در تاج خاقان بود و شمشیر او که مروارید و گوهر نشان بود و زیورهای فراوانش را بآن آتشکده پیشکش کرد و خاتون زن خاقان را بخدمت آن آتشکده گماشت^۳.

امین احمد رازی هم در کتاب هفت اقلیم که در سال ۱۰۰۲ تألیف کرده است می نویسد: شیز شهری در میان مراغه و زنجان بوده و در آنجا آتشکده بزرگی بنام آذر جشنسف بوده است که پادشاهان ایران آنرا بسیار محترم میداشتند و پیاده بآنجا می رفتند^۴.

چون مذهب مزدیسنا در زمان ساسانیان بیش از هر موقع دیگر اهمیت پیدا

۱- رجوع کنید بتاریخ تمدن ایران ساسانی ص ۱۲۲ ۲- همان کتاب ص ۱۲۴

۳- همان کتاب ص ۱۲۷ ۴- تاریخ تمدن ایران ساسانی ص ۱۲۴

کرده بوده. و آذر گشسب ارجمندترین آتشکده‌ها بوده است پادشاهان ساسانی، اقبالی وافر، بدان آتشکده داشته‌اند.

شینو آتشکده شکوهمند و پر جلال آن چنان از صفحه روزگار پاک شده است که دانشمندان و محققان را در تعیین محل آن اختلاف پدید آمده است. هانری - راولنس^۱ انگلیسی که در ربع دوم قرن نوزدهم چندی در ایران بود و در خواندن خطوط میخی کوشش داشت در سال ۱۸۳۸ از آذربایجان دیدن کرد و تخت سلیمان را که ویرانه‌ایست در جنوب آذربایجان، جایگاه آتشکده شاهی آذر گشسب دانست^۲. غرض نگارنده در این نامه اثبات نظر مورخ انگلیسی است، اگرچه احتمالاً این نظر از راه کاوشهای علمی و باستانشناسی در آینده نزدیکی صورت خواهد گرفت چه، سه چهار سالی است که در تخت سلیمان کاوشهایی دامنه‌دار شروع شده است و امید فراوان میرود که نتایجی ذی‌قیمت داشته باشد.

گویا نوزده سال پیش از هانری راولنس، یک سیاح دیگر انگلیسی بنام پورتر^۳ در سال ۱۸۱۹ آن محل را دیده و چنان عقیده‌ای اظهار کرده بوده است^۴ از آن‌پس بیشتر خاورشناسان تخت سلیمان را محل آتشکده نامدار آذر گشسب دانسته‌اند از ایرانیان، اعتماد السلطنه محمد حسنخان در تاریخ درالتیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان، ابهر را جای شینو دانسته است.

اعتماد السلطنه مینویسد: «علمای جغرافی قدیم اسم این شهر [شهری که از طرف آنتوان در زمان فرهاد چهارم محاصره شد] را باختلاف ضبط کرده‌اند، یعنی پلوتارک - نظریک تاریخ نویس ایرانی

فراعاتان نوشته و دیون کاسیوس، پرسپایا، پراسپا و استرابن، وژا و مورخین گفته‌اند از ساحل رود ارس تا این شهر، دوهزار و چهارصد استاد است و هر استاد تقریباً معادل است با صد و هفتاد و چهار ذرع ما، در این صورت از کنار ارس تا شهر مزبور تقریباً چهل و پنج فرسخ میشود، استرابن میگوید از بلاد آذربایجان است اما سایرین از مدی عراق

دانسته‌اند ، دانویل می‌نویسد آنشهر از ماورای سلطانیه وبسمت ری است و درمیانه ری وقزوین .

پلوتارک در تاریخ خود نگاشته که در فاصله یکروز از فراغاتا چمن بسیار خوبی بوده که رومیها مالهای خود را آنجا بچرا می‌برده و وقتی در بین راه بقشون فرهاد پادشاه اشکانی برخوردند ، از این جمله ماحدس میزنیم که فراغاتا یاوژا یا پراسپا شهر ابهر باشد .^۱

مؤلف پس از آوردن جغرافیای ابهر از قول جغرافی نویسان عرب و ایرانی می‌نویسد:

« استرابن چنانکه پیش اشاره کردیم میگوید شهر ورا در ولایت آذربایجان میباشد و بملاحظه‌ای میتوان تصدیق قول او نمود چه مسافتی را که آن مورخ از ورا تارود ارس معین کرده بقدر مسافت ابهر یا تخت سلیمان ازارس نیست و از این فقره گذشته والی آذربایجان که مدی آتروپاتن باشد والی مدی کبیر که عزاق عجم باشد نبوده چه عراق عجم را سلاطین اشکانی مستقیماً در تحت تملک داشتند اما آذربایجان ولایت مستقل داشته باسم سلاطین که در تحت شاهنشاهی اشکانیان بودند این اسب که میگوید وقتی آنطوان بر سر شهر فراغاتا آمد اهل و عیال نایب السلطنه آذربایجان که از طرف پادشاه اشکانی حکومت داشت در این شهر بود »^۲

استاد ابراهیم پور داود در گزارش گاتها (۳۰۵) تخت
 سلیمان را جای شیز دانسته و درباره محل تولد زردست
 نوشته‌اند : « در خصوص محل ولادت زرتشت نیز اختلاف
 پژوهندگان معاصر
 چه میگویند ؟

است مستشرقین پیش‌باختر (بلخ) را ولادتگاه او می‌پنداشتند و در سر آنها انکتیل ، اما امروز عموماً باسنت زرتشتیان موافقت نموده او را از مغرب ایران میدانند آذربایجان بیش از همه احتمال میرود وبخصوصه گزن که عربها شیز گفتند و حالا به تخت سلیمان معروف است »^۳

۱- در التیجان فی تاریخ بنی‌الاشکان ، چاپ تهران ۱۳۰۸ قمری ص ۱۶۰-۱۶۱

۲- ص ۱۶۲-۱۶۳ ۳- ص ۲۳

سپس استاد پور داود را تردیدی دست داده است و در جلد دوم یشتها (۱۳۱۰) نوشته‌اند: «... امروز محلی که گنجک یا شیز نامیده شود یا اسمی که یادآور این شهر قدیمی باشد و یک شباهت لفظی با کلمات گنجک و شیز داشته باشد در آذربایجان سراغ نداریم جز اینکه در شمال خرابه تخت سلیمان حالیه محلی موسوم است به گنج آباد، خرابه‌هایی هم که در آنسرزمین واقع است دارای کتیبه و خطوط و علامات نیست راولنسن Rawlinson خرابه تخت سلیمان را در آذربایجان خرابه قدیم شهر شیز تصور نموده یوستی Justi نیز او را پیروی کرده و جکسن هم این عقیده را تقویت کرده است.

نگارنده راپس از چندی که دانشمندان فوق راپیروی نموده آذر گشنسپ را در میان خرابه‌های معروف به تخت سلیمان حالیه می‌پنداشته‌ام تردیدی روی داده با استاد مار کوارت متوسل شده‌ام ایشان بنگارنده نوشته‌اند: «گنجک یا الشیز اقامتگاه تابستانی خسرو پرویز اما اقامتگاه زمستانی شهریاران سابق آتریات بوده، اقامتگاه تابستانی این شهریاران اخیر موسوم بوده به فراذه اسب یعنی اسب خیز که در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده میشود برخلاف گنجک یا الشیز بنا بآنچه در سیاحتنامه‌ها مندرج است باید در نواحی دریاچه ارمیه در سر راه مراغه و تبریز در نزدیک لیلان باشد.

نظر بتعریف مفصلی که مسعر بن المهلل کرده در نزدیک آن معدنها و چشمه نفتی بوده که آتشکده آذر گشسب بواسطه آن روشن بوده است چنانکه در باکو. « مفصل‌ترین و موثق‌ترین خبری که از شیز و آتشکده آن بمارسیده همان خبر ابودلف مسعر بن المهلل است که در اواسط قرن چهارم هجری چندی در دربار سامانیان میزیسته و بچین هم سفر کرده بوده است. »^۱

آقای پور داود سپس قول مسعر بن مهلهل را از یاقوت نقل می‌کنند و آنگاه

می‌نویسند:

« گذشته از تخت سلیمان حالیه که چندتن از دانشمندان محل آذر گشسب را در آنجا تصور نموده اند اردبیل که در شاهنامه محل دزبهن و بعد آذر گشسب شمرده شده و کوه اسنوند که در بندهشن آمده^۱ و شاید کوه سبلان یا سولان حالیه نزدیک اردبیل باشد؟ و بخصوصه مراغه و اراضی نزدیک آن نیز قابل توجه است. در انجام باید بگوئیم که تعیین محل شیز یا گنجک و پرستشگاه باشکوه آذر گشسب بسته به تحقیقات و کشفیات آینده است»^۲

استاد سعید نفیسی نیز در کتاب تاریخ تمدن ایران ساسانی درباره این آتشگاه بتفصیل سخن رانده است. آقای نفیسی بعد از ذکر اقوال مورخان قدیم بقول ابن مهلهل استناد می جوید و مینویسد: « از نشانی که مسعر بن مهلهل از شیز داده است معلوم میشود که در جنوب مراغه و در مغرب زنجان و در مشرق شهر زور و در شمال دینور و در کنار دریاچه ارومیه بوده است و بدین گونه قهر آمیبایست در جنوب شرقی این دریاچه و شاید در مصب رود جغتو بوده باشد راولینسن مورخ معروف انگلیسی خرابای معروف بتخت سلیمان نزدیک سهرورد را بازمانده این شهر میدانند و حال آنکه مسعر بن مهلهل تصریح کرده است که اگر دشمن سنگی از منجنق می انداخت بواسطه جنبه متبرکی که این شهر داشت بشهر نمی افتاد و بدریاچه می افتاد و پیداست که در کنار دریاچه بوده است^۳. . . دلیل دیگر بر اینکه آذر گشسب در کنار دریاچه ارومیه بوده اینست که در بند ۲۲ از فصل ۶ کتاب زادسپرم که از متون پهلویست نیز گفته اند آذر گشسب پیزوز گرد در کنار دریاچه چیچست^۴ نهاده شده است»^۵

۱- بطوریکه در همین رساله نشان داده شده است و سبتر بیاید کوه اسنوند، کوه تخت بلقیس است نه سولان (سبلان) و یاسهند چنانکه عده ای پنداشته اند بخش دوم سینا ص ۱۶۵ دیده شود.

۲- یشتها ج دوم ص ۲۵۲ ۳- ابن مهلهل به تبرک شهر صراحة اشارتی ندارد چنانکه بعد بیاید حوض بزرگ دریاچه مانند تخت سلیمان در وسط خرابه ها بعلت و وسعت زیاد و ارتفاع قلعه تخت - سلیمان که با احتمال زیاد بقایای آتشکده آذر گشسب است این امکان را بساکنان آن میداده است که از شرسنگ منجنیق دشمن در امان باشند ۴- نویسنده این رساله احتمال میدهد که منظور از

چیچست همان چیس یاچست یعنی شیز باشد ۵- تاریخ تمدن ایران - ساسانی ص ۱۲۳

اینک، پیش از آنکه، درباره جای آذر گشسب سخن گفته‌اید
 خلاصه‌ی آنچه که گذشت
 بایسته است خلاصه‌ای از آنچه که گذشت، مجدداً فهرست -
 وار آورده شود و چند محل که شناختن آنها در این بحث مورد
 نیاز است باجمال شناسانده آید. خلاصه مطالب و عقاید درباره آذر گشسب بقرار
 زیر است :

۱- بنا بقول شاهنامه، آذر گشسب را کیخسرو در اردبیل بجای بهمن دژ بنا -
 کرده است .

۲- کتاب‌های پهلوی میگویند : آذر گشسب در کنار دریاچه چیچست است و
 آنرا کیخسرو در نزدیکی کوه اسنوند ساخته است و نوشته اند کوه اسنوند در آترو -
 پاتکان [آذربایجان] است و در صفت دریاچه چیچست نوشته اند ژرف و آبش گرم
 و بزیانکاران ناسازگار است .

۳- همه مورخان نوشته اند، آذر گشسب در شین بوده است.

۴- مسعر بن مهلهل که خود شین را دیده بوده است میگوید :

الف - شین بن مراغه و زنجان و شهرزور و دینور است .

ب - در کوه‌های آن زروجیوه و سرب و نقره و لعل کبود یافت شود .

ج - در آن دریاچه ایست که ته آن ناپیداست و از آن هفت نهر جاریست .

د - اگر خاکی با آب دریاچه آمیخته گردد بدل بسنک میشود .

ه - عقیده بیشتر مورخان و محققان بر اینست که تخت سلیمان محل -

آذر گشسب است .

۶- مارکوارت خاورشناس آلمانی لیلان را جای آذر گشسب دانسته است .

۷- مؤلف درالتیجان مینویسد ابهر جای شهر شین است .

۸- برخی از مورخان جای آذر گشسب را در کرانه جنوبی دریاچه ارومیه

جستجو می کنند .

لیلان

لیلان که بعقیده مار کوارت^۱ محل شیز و آذر گشسب است دیهی است در نزدیکی مراغه در جنوب شرقی دریاچه ارومیه [رضائیه] و خرابه ایست در آنجا بنام بختاک که شاید نظر استاد مار کوارت معطوف باین خرابه بوده است^۲ در معجم البلدان شیز، بین دینور و شهرزور و مراغه و زنجان یاد شده است دینور و شهرزور نیز سرنوشتی چون سرنوشت شیز یافته و از صفحه روزگار نابود شده اند الا اینکه محل دینور در نزدیکی کنگاور معلوم و مشخص است.

دینور

لسترنج می نویسد: «در حدود بیست و پنج میلی کنگوار خرابه های دینور واقع است که در قرن چهارم هجری پایتخت سلسله مستقل کوچکی بود بنام حسنویه یا حسنویه رئیس طایفه کردی که بر آن ناحیه تسلط و فرمانروائی داشتند وقتی که مسلمین ایران را فتح کردند دینور را ماه الکوفه خواندند زیرا (چنانکه یعقوبی نقل میکند) عایدات آنجا به عطایا و مستمریهای اهل کوفه اختصاص یافته بود و این اسم مدت زمانی بر آن شهر و نواحی آن اطلاق میگردد ابن حوقل در قرن چهارم دینور را باندازه يك سوم همدان ... معرفی میکند و مقدسی علاوه بر این گوید بازارهای خوب دارد و باغها از هر طرف آنرا دربر گرفته است و مسجد جامع آنجا که از بناهای حسنویه است در بازار واقع است و بر فراز آن گنبد و مقصوره ایست که بهتر از آن ندیده ام وقتی که حمدالله - مستوفی در قرن هفتم کتاب خود را مینوشته دینور هنوز شهری مسکون بوده و هوایی معتدل داشته آبش فراوان و گندم و انگور آن فراوان بوده است و شاید خرابی کنونی آن بعد از حمله امیر تیمور پیدا شده باشد زیرا بگفته شرف الدین علی یزدی امیر - تیمور، ساخلوئی از لشکریان در آنجا مستقر کرد.»^۳

ابن خرداد به فاصله دینور - زنجان را بیست و نه سکه (هفتاد و دو فرسخ -

۱- مار کوارت Markwart از مستشرقان بزرگ آلمان بوده و در سال ۱۹۳۰ فوت کرده است.

۲- فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ ص ۴۴۲ ذیل گاو دول

۳- جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ص ۲۰۴

ونیم) مینویسد^۱ و یا قوت فاصله دینور- مراغه را شصت فرسخ نوشته است.^۲ لسترنج درباره شهر زور مینویسد: «در چهار منزلی شمال غربی دینور ولایت شهر زور در ناحیه ای بهمین اسم واقع بود ابن حوقل در قرن چهارم
شهر زور
 گوید شهر زور شهر مستحکمی است دارای قلعه و بارو و طوایف اکرا دی که نام آنها را ذکر نموده در آنجا مسکن دارند و حول و حوش آن ناحیه را که بسیار حاصلخیز است در تصرف دارند ابن مهلهل سیاح (بنا بقول یا قوت) در قرن چهارم هجری شهرها و قراء آن ناحیه را شرح داده گوید شهر عمده آن بمناسبت اینکه بین راه مدائن و شیز محل دو آتشکده بزرگ ساسانیان واقع بود نزد ایرانیان بشهر نیمراه موسوم است. . . در زمان حمدالله مستوفی یعنی قرن هشتم شهر زور شهری آباد و مسکن اکراد بوده است»^۳ لسترنج اضافه میکند ولایت شهر- زور همان نام سابق خود را دارد اما شهر قدیم در محل خرابه هائی است که امروز یاسین تپه نامیده میشود.^۴

و اینک توصیفی از تخت سلیمان که نظر بسیاری از محققان را
تخت سلیمان
 جلب کرده است و چنانکه بیاید دلایلی هست که نشان میدهد این محل جایگاه شیز و آذر گشسب میباشد: تخت سلیمان در دهستان احمدآباد (بخش تکاب - شهرستان میاندوآب^۵) در دو کیلومتری دیه نصرت آباد^۶ و درسی و شش کیلومتری قصبه تکاب قرار دارد. بخش تکاب از شمال به سراسکند (شهرستان تبریز) و قره آغاج (شهرستان مراغه) و از جنوب بکردستان و گروس و از مشرق بخرمسه (شهرستان زنجان) و از مغرب به بخش شاهین دژ (شهرستان میاندوآب^۵) محدود است. مرکز بخش تکاب قصبه تکاب است طول و عرض جغرافیائی آن - بترتیب ۳۷ درجه و ۷ دقیقه و ۳۶ درجه و ۸ دقیقه و ۳۰ ثانیه از مبدأ گرینویچ است.^۷ بخش های تکاب و شاهین دژ مجموعاً افشار اطلاق میشود. تخت سلیمان که در

۱- المسالك والممالك ص ۱۱۹ ۲- معجم البلدان ص ۲۵۴

۳- جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی ص ۲۰۵ ۴- همان کتاب ص ۲۰۶

۵- سابقاً جزو شهرستان مراغه بود ۶- فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ ص ۶ ذیل احمدآباد

۷- فرهنگ جغرافیائی ایران ج ۴ ذیل تکاب

سرزمینی کوهستانی و باصفا و فرح انگیز واقع شده قلعه ایست بیضی شکل که قطر
اطول آن از شمال بجنوب چهارصد متر و قطر اقصر آن از شرق بمغرب سیصد متر
است و از زمین های مجاور خود قریب بیست متر بلندتر است گردا گرد این قلعه
بارویی است بلند از سنگ و ملات آهک که ارتفاع آن بین ۶/۳۰ متر و ۸/۳۰ فرق
می کند و قطر آن ۳/۹۰ متر است در این دیوار بقایای سی و شش برج سنگی در فواصل
۲۲ تا ۲۶ متری بنظر میرسد قلعه دارای دو دروازه اصلی است در نیمه جنوبی آن
دریاچه ایست بمساحت تقریبی هفت هزار و پانصد متر مربع، شکل درچه که درواقع
حوض بزرگی است و ما بعلمت عمق زیاد آنرا دریاچه می نامیم تقریباً بیضی است عمق
آن در نزدیکی ساحل ۴۵ تا ۴۷ متر و در وسط ۶۵ متر است فوران آب از حفره ایست در
جنوب شرقی کف دریاچه که ژرفای آن بالغ بر یکصد و ده متر است و در عمق دوازده
متری چند کال مصنوعی دیده شده است، محتمل است که ساختمان آنها مربوط بزمان
هخامنشی باشد، ارتفاع آب دریاچه تقریباً همیشه ثابت است، در بهار و پائیز و در
سالهای پر باران و خشک تغییری در آن محسوس نیست. نیز مشهور است هنگامی که
جویها را بندند یا باز کنند، دگر گونی در آن مشاهده نمیشود، حدس زده میشود
که دریاچه بیک منبع بزرگ آب که احتمالاً در زیر کوه تخت بلقیس (این کوه در
بیست کیلومتری تخت سلیمان قرار دارد) است مربوط باشد. آب دریاچه دارای
املاح معدنی فراوان و سنگین و راسب است. چنانکه پس از اینکه زمانی دراز،
آب درجویی که در جنوب قلعه قرار داشته، روان بوده است یک طبقه سنگ از مواد
رسوبی بوجود آمده است و بعد از آنکه مسیر جوی عوض شده و خاک های دو طرف
جوی بکنار رفته، سنگی دراز و باریک و ازدها فش آشکار شده است، این سنگ
ازدها فش با سایر عجایب و غرایب تخت سلیمان پیدا شدن افسانه های دلکشی را
باعث آمده است. مردم آن نواحی گویند: تخت سلیمان اقامتگاه سلیمان نبی بوده
است و او بدیوها که در فرمانش بودند امر کرد تا آن بارگاه را بنا کنند قصر بلقیس
ملکه، در فراز کوه بلقیس بوده است و آن قصر را از پر پرندگان ساخته بوده اند.

سلیمان در هنگام مرگ دیوها را در زندان (نام تپه ایست مخروطی و مجوف در نزدیکی تخت سلیمان) زندانی کرد و بازدهایی که در خدمتش بود فرمود تا سنگ شود و او سنگ شد .

نام تخت سلیمان، مانند تخت جمشید، تسمیه عامه است و معلوم نیست این اسم از چه زمانی باین قلعه داده شده است حمدالله مستوفی متوفی ۷۵۰ که در کتاب نزهة القلوب (نوشته شده بسال ۷۴۰) از این قلعه یاد می کند، کلمه تخت سلیمان را نیاورده است .

در داخل قلعه تخت سلیمان ، در اطراف دریاچه بقایای ساختمانی چند . ویران شده و درهم ریخته دیده میشود ، در این میان دیوارهایی بچشم میخورد که نسبة مرتفع است ، اثر معماری دوره ساسانی و مغول در قسمت های مختلف این ساختمانها مشهود است.

درسه کیلو متری غربی تخت سلیمان قلعه ای مجوف بشکل مخروط بنام زندان وجود دارد ، ارتفاع این قله ۹۷ تا ۱۰۷ متر و قطر دهانه اش در حدود ۴۰ تا ۴۵ متر است، احتمال میدهند که این قله مجوف زمانی پر از آب بوده، سپس خشک شده است، در ارتفاع ۶۵ متری^۱ دیواری چند و آثار چند ساختمان پیدا شده است ، نظر اینست که این آثار مربوط بزمان مادها و قبل از آن باشد . چنانکه چندی پیش رئیس مؤسسه باستان شناسی برلین که در کاوش های اخیر تخت سلیمان دخالت دارد در سخنرانی خود درموزه متروپولیتین نیویورک بدان اشاره کرده است.^۲ در فاصله بیست کیلومتری تخت سلیمان کوه تخت بلقیس قرار گرفته است مرتفعترین قله این کوه دو قله است که در نزدیک هم واقع شده است و بر فراز یکی از آنها بقایای ساختمانی دیده میشود. محل این ساختمان مشرف بر تمام نواحی اطراف کوه است

۱- اندازه هایی که از تخت سلیمان ذکر شد از مقاله گزارش حفاری در تخت سلیمان نوشته آقای منوچهر ایمانی مندرج در مجله باستان شناسی (پائیز و زمستان ۱۳۳۸) گرفته شده است

۲- مجله راهنمای کتاب تیرماه ۱۳۳۹ ص ۱۴۹

مقیاس: ۱
۲۰۰۰۰۰



مراغه

میاندواب

قباد

شیر - اورگن
تخت سلیمان
کاب

زنجان

مسیر مسلسل «شیر» درین راه زنجان و کاب و دیور است

سنج

نخروز

دیور

نگاد

مهران

احتمالا این ساختمان بجهت استفاده نظامی ساخته شده بوده است.
ویرانه تخت سلیمان در یکصد میلی یا ۱۶۰ کیلومتری جنوب شرقی دریاچه ارومیه افتاده است^۱

تخت سلیمان =
آذر گشسب و شیز دانست :

۱- ابن مهلهل که خودش را دیده بوده است آنرا بین مراغه و زنجان و شهرزور و دینوریاد می کند این چهار نقطه يك چهار ضلعی تشکیل میدهد که ضلع شمالی آن خطی است که مراغه را بنجان وصل می کند و ضلع جنوبی آن خط دینور- شهرزور است اینکه ابن مهلهل شیز را جنوباً بادینور و شهرزور تحدید می کند، این شهر را باندازه قابل ملاحظه ای از دریاچه ارومیه و مراغه دور می کند اگر لیان جای آذر گشسب بود، چنانکه مار کوارت پنداشته، ابن مهلهل که بیقین، خود باین نواحی سفر کرده بوده است، شیز را بین مراغه و دینور و شهرزور یاد نمیکرد چه لیان بمراغه بسیار نزدیک و در حد شمالی آن و از دینور و شهرزور بسیار دور است، درست است که یاقوت در معجم البلدان (مجلد ۷ ص ۲۴۹) و ابن خردادبه در المسالك والممالك (ص ۱۲۱) فاصله شیز - مراغه را شش فرسخ نوشته اند لیکن در بیشتر موارد فواصلی که قدما بدست داده اند قابل اعتماد نیست، يك مقایسه اجمالی که نگارنده بین فواصل بعضی شهرها که در المسالك والممالك و معجم البلدان و نزهة القلوب آمده با فواصل حقیقی آنها که امروزه معلوم است، بعمل آورد معلوم شد فواصلی که قدما بدست داده اند در بیشتر موارد کمتر از فاصله حقیقی آنهاست و حتی در بعضی موارد تا نصف اندازه حقیقی تنزل پیدا می کند. فاصله تخت سلیمان تا مراغه بطور دقیق معلوم نیست ولی گویا از راه کوهستانی در حدود دوازده تا چهارده فرسخ باشد فاصله اطراف تخت سلیمان را معمولاً بوسیله اسب دوروزه می سپرند. راه شوسه اتوموبیل روجود ندارد بعکس لیان که سزای آنرا ندارد که شیزش بدانیم تخت سلیمان درست در فاصله بین زنجان و مراغه قرار گرفته است.

شهرزور در چهار منزلی شمال غربی دنیور بوده است و دنیور خود دریست و پنج میلی کنگاور قرار داشته است بنا بگفته ابن مهلهل شیز در میان يك چهار ضلعی بوده که چهار رأس آن بترتیب از مغرب بمشرق مراغه و زنجان و دینور و شهرزور است پیداست که ضلع جنوبی این چهار ضلعی (فاصله دینور و شهرزور - چهار منزل راه) از ضلع شمالی (فاصله زنجان و مراغه) کوتاهتر است. اگر شیز در کنار دریاچه ارومیه باشد واضح است که در داخل این چهار ضلعی نخواهد بود و برای اینکه این تحدید تا اندازه ای بحقیقت نزدیکتر باشد باید بمرکز چهار ضلعی پیش برویم یعنی از کرانه های دریاچه ارومیه دور شویم و بجنوب برویم در اینجا ست که بتخت سلیمان میرسیم.

۲- معادنی که ابن مهلهل از آن یاد می کند اغلب در اطراف تخت سلیمان دیده میشود در فرهنگ جغرافیائی ایران (مجلد چهارم ص ۵۲۶ ذیل احمد آباد: یکی از دهستانهای دو گانه بخش تکاب) می خوانیم: «معادن زرنیخ در يك کیلومتری قریه زره شوران، معدن گوگرد در قریه گوگردچی که بوسیله دولت استخراج شده ... و بطور تحقیق معادن سرب و مس و سنگهای معدنی در دهات اطراف وجود دارد». آقای مسعود کیهان در مجلد سوم جغرافیای مفصل ایران (ص ۴۴) می نویسد «رگه های در کوهی که در هرتن ۶۷۰ گرم نقره دارد مخلوط با آهک (در تخت سلیمان و افشار) و رآلگار، سولفور دارسینیک و سینابر سولفور در کور در این نقطه هست بعلاوه آتین، سولفور انتیموان و رگه های نقره با کالسیت و فلوارین که در توده های می کاشیست مخلوط است نیز یافت میشود از پانزده تن سرب این محل ۳۶۶ گرم نقره بدست می آید».

۳- گفته شد در تخت سلیمان حوضی است که چون عمق زیاد دارد دریاچه اش می نامند و گفته شد که عمق این دریاچه پنجاه متر و عمق حفره ای که در وسطش قرار دارد در حدود یکصد و ده متر است ابن مهلهل گفته است «و هذه المدينة [الشیز] يحيط بها سور وبها بحيرة في وسطها لا يدرك قراره» در آنجا دریاچه ایست که ته آن

و اما اینکه ابن مهلهل می گوید « هر گاه دشمنی آهنگ این شهر کند و منجنیق بر باروی آن نهند سنگ های آن در دریاچه افتد و اگر منجنیق را ذراعی هم عقب تر برند سنگ در بیرون بارو افتد با توجه باینکه تخت سلیمان در روی پشته است که از اطراف خود بیست متر بلندتر است و اینکه حوض قسمت بزرگی از مساحت داخل قلعه را فرا گرفته است این مطلب باور کردنی است که دشمن با منجنیق نمی توانسته است بدان شهر آسیب برساند و لابد آتشگاه و قصور سلطنتی و ابنیه دولتی در داخل این بارومی بوده است و بقیه شهر که عوام الناس را در خود جای میداده در خارج این بارو قرار داشته بوده است .

۴- گفتیم آب دریاچه تخت سلیمان دارای املاح فراوان است و رسوب می کند ابن مهلهل این موضوع را با عبارت « متی بل بمائه تراب صار فی الوقت حجراً صلباً » بیان کرده است ترجمه آنکه: هر گاه خاکی با آب آن آغشته گردد در وقت بسنگی سخت بدل شود .

در کتاب های پهلوی عموماً آذر گشسب را در کنار دریاچه
روایات کتاب های
پهلوی
 چیچست (ارومیه) نوشته اند و در کتاب زند بهمن یشت
 صفت ژرف را برای دریاچه چیچست ذکر کرده اند ، ذکر
 این صفت با توجه باینکه دریاچه ارومیه ژرف نیست (عمق متوسط آن ۶ متر و کمترین
 نقطه اش ۱۷ متر ژرفا دارد) و حوض (دریاچه) تخت سلیمان بسیار عمیق است و با توجه
 بمطالبی که در این رساله آمد این سؤال پیش می آید که آیا منظور نویسندگان
 کتاب های پهلوی از دریاچه چیچست که گفته اند آذر گشسب پیروزمند در کرانه
 آنست ، همان دریاچه شهرشیز یعنی دریاچه تخت سلیمان نیست ؟ با توجه بدانچه
 گذشت جواب این سؤال مثبت است. بگمان نگارند شباهت لفظی چس ces یا چست
 cest یعنی همان نام قدیمی شیز به چیچست یعنی دریاچه ارومیه باعث این اشتباه
 شده است این اشتباه که گفته اند : آذر گشسب در کنار دریاچه ارومیه است .

تواند بود در نسخ اصلی کتاب های پهلوی نوشته شده بوده است که آذر گشسب در کنار دریاچه چست است و این کلمه بوسیله نساخ چیچست شده باشد . اشکال خط پهلوی نیز در بوجود آمدن اشتباه بی تأثیر نیست ، نیز باید گفت که استنساخ کنندگان کتابهای پهلوی اغلب در شرق ایران و در خارج از آذربایجان بوده و از اوضاع جغرافیایی این دیارچندان آگاهی نداشته اند بعید نیست که از وجود دریاچه ای در شهر شیز نیز بی اطلاع بوده اند و می پنداشته اند ، آذر گشسب در کنار دریاچه ارومیه است .

کوه اسنوند

در کتاب اوستا جای آذر گشسب در [دامنه] کوه اسنوند یاد شده است چنانکه سابقاً نقل افتاد ، اکنون که محل آذر گشسب معین شد باید بسراغ کوه اسنوند برویم . بی گمان اسنوند همان کوه تخت بلقیس است که در بیست کیلو متری خرابه های تخت سلیمان قرار دارد و گفتیم که در بالای یکی از دو قله آن آثار آبادانی یافته شده است . تواند بود این آثار بقایای همان دژ بهمن باشد که کیخسرو آنرا گشود ، و باشد که زندان تخت سلیمان دژ بهمن باشد والله اعلم .

کوه تخت بلقیس ۳۶۵۵ متر ارتفاع دارد یعنی اندکی کمتر از سه پند بار ارتفاع ۳۷۰۰ متر و سبلان (سولان) بار ارتفاع ۳۸۲۰ متر .

دریاچه خسرو

نکته دیگری که یادآوری آن بایسته است اینکه در اوستا آتش نیایش پاره ۵ آمده : « درود بآذر پسر اهورا مزدا ، فره وسود مزدا آفریده ، فره ایرانی مزدا آفریده ، فره کیانی مزدا آفریده ، آذر پسر اهورا مزدا ، کیخسرو ، دریاچه خسرو ، کوه اسنوند مزدا آفریده ، دریاچه چچست مزدا آفریده فره کیانی مزدا آفریده »^۱

در پاره ۸ فرگرد ۲۲ بند هشن گفته شده : «دریاچه خسرو در پنجاه فرسنگی دریاچه چیچست است»^۲ حال جای آن دارد که پرسیم این دریاچه در کجاست ؟ لابد

دریاچه خسرو را نیز تقدسی بوده است که با آذر گشسب و کوه اسنوند و کیخسرو و فره کیانی و فره ایرانی در یکجا مذکور افتاده است، اگر فاصله پنجاه فرسنگ دریاچه چیچست بادریاچه خسرو که در بند هشن آمده با نظر تردید نگاه کنیم و آن را بنصف تقلیل دهیم توانیم گفت که تواند بود دریاچه خسرو همان دریاچه تخت سلیمان است. این حدسی است ضعیف، اگر کاوش هایی که در تخت سلیمان شروع شده قرین موفقیت باشد و آثار تازه ای در آن ویرانه مکشوف گردد بهتر میتوان درباره مطالبی که در این رساله مورد گفتگو قرار گرفت داوری کرد.

شیز یگان

نکته دیگری که در پایان مقال باید گفت اینست که بنا بمندرجات کتاب دینکرت نسختی از کتاب اوستا درجایی بنام شپیگان بوده است املائی پهلوی این کلمه یعنی شپیگان طور است که آنرا شیز یگان نیز توان خواند یعنی شهر شیز، استاد پوردادو بحثی مستوفی در این باره دارند که قسمتی از آن ذیلا نقل میشود: «... احتمال قوی میرود و بنگارنده تا باندازه ای یقین شده که شپیگان Shapigan یا شسپیگان Shaspigan که مکرراً در کتاب دینکرت آمده همان شیز باشد مگر اینکه این اسم را در پهلوی بد خوانده بهیئت مذکور در آورده اند و در نتیجه در سر تعین چنین شهری در ایران قدیم عاجز مانده اند سابقاً دار مستتر در ترجمه اوستای خود vol, III, P. XXI نوشته که ممکن است شپیگان یا شسپیگان را نیز شیز یگان Shizigan خواند و شهر معروف شیز را مقصود دانست بنظر نگارنده این حدس همیشه درست میرسد تا اینکه از استاد دانشمند مار کوارت Marquart شنیده ام که او خود این اسم را در دینکرد شپیچیکان Shicikan خوانده یعنی شیز. بنا بر این معنائی حل شده و میتوان گفت که بنا بمندرجات دینکرد در قدیم يك جلد اوستا در شهر شیز در آذربایجان لابد در خود آتشکده معروف در آذر گشسب محفوظ بوده و جلد دیگر در دفتر خانه دولتی در فارس (پرسپولیس).» استاد پوردادو سپس مندرجات کتاب سوم دینکرد را چنین نقل می کند: «بیست و يك نساك (کتاب) اوستا را که اهورا مزدا بعدد کلمات يتا اهوئیریو آفریده و

بواسطه زرتشت نزد گشتاسب آورده شده بود بفرمان گشتاسب در دو نسخه کامل نوشتند بنا بسنت دیگر بفرمان آخرین دارا ۰ دارا پسر دارا یکی از آن دو نسخه را در گنج شپیگان Shapigan گذاشتند و نسخه دیگر را در دژ نبشت^۱، در هنگام استیلای اسکندر نسخه‌ای که در دژ نبشت بود سوخت نسخه دیگر را که در گنج شپیگان بود یونانیها برداشته بزبان خود ترجمه کردند. پادشاه اشکانی ولخس [بلاش - احتمال کلی دارد که بلاش اول ۵۱ - ۷۸ میلادی باشد ۰۰۰] امر کرد تا قطعات باقی مانده اوستا را که پراکنده و پریشان شده بود خواه آنچه مدون باقی مانده بود و خواه آنچه بیادها مانده بود . جمع آوری کنند پادشاه بزرگ اردشیر پاپکان [۲۲۴ - ۲۴۲] هیربدان هیربد تنسرا بدر بار خود خواند و بدو گفت که ما باقی مانده اوستا را گرد آورده در یکجا مدون سازد شاپور پسر اردشیر [۲۴۲-۲۷۲] فرمان داد تا قطعات راجع بطب و نجوم و جغرافیا و فلسفه را که نزد هندوان و یونانیان پراکنده بود بدست آورده جزواوستا سازند و نسخه از آن در گنج شپیگان گذاشتند بالاخره شاپور [دوم] پسر هرمزد [۳۱۰-۳۷۹] از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی که در میان فرق مختلف برخاسته بود، آذربید مهر اسپند را بر آن داشت که باوستا مرور نموده سند و حجتی بر صحت آن بدست بدهد .^۲

گفتار حمدالله مستوقی

حمدالله مستوفی که در قرن هشتم هجری میزیسته از تخت سلیمان بنام ستوریق یاد می کند و می نویسد : « در ولایت انجرو د قصبه ایست، مغول آنرا ستوریق خواند بر سر پشته.

ایست ، کیخسرو کیانی ساخته است و در آن قصبه، سرایست بزرگ، و در صحن سرای چشمه ایست بشکل حوضی بزرگ بلکه مانند دریاچه‌یی، ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید دوجوی آب هریک بمقدار آسیا گردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون در

۱- دژ نبشت که بمعنی قلعه نوشته یادفترخانه است محققاً در پارس جزو قصر سلطنتی بوده که حالیه تخت جمشید گوئیم . (پورداد)

۲- یشتها ج دوم ص ۲۴۶-۲۴۹

می‌بندند آب حوض زیادت نمیشود و چون می‌گشایند برقرار جای است و در هیچ موسم کم و بیش نمیباشد و این از نوادرست ابقای خان مغول آن سرای را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علفزاری خوبست^۱

آگاهی‌های دیگر در حدود چهل سال پیش ، اندکی کمتر یا بیشتر در دهکده شیره مرد (پنج کیلومتر تخت سلیمان) سکه‌ای از آنتوان سردار رومی که در سال ۳۶ پیش از میلاد با انتقام شکست کراسوس بایران لشکر کشید (چنانچه گفته آمد) پیدا شده بوده است این سکه ابتداء در تصرف مرحوم عبدالعلی افشار (امیر مکرّم) از سرشناسان افشار بوده ، سپس بمرحوم سید احمد کسروی هدیه داده شده است .

در دهکده بابا نظر دو کیلومتر تخت سلیمان ، چشمه ایست که گاه بگاه از آن اشیاء عتیق و احیاناً زیورآلات قیمتی بیرون می‌آمده و در اواخر دوره قاجاریه یکی از مالکان در آن جا دستگاه طلاشویی داشته و پس اشیاء عتیق از آن بدست آورده است ، در این زمان نیز ندره اینگونه اشیاء از آن چشمه بیرون می‌آید .

آمدن این اشیاء از دل خاک ، حکایت از شهری میکند که در روزگاری ، عظمتی داشته و مقرب پادشاهان و بزرگان میبوده است و مردمانی آسوده خاطر در آن زندگی میکرده‌اند که اکنون همه آنها در زیر خاک جای گرفته و گویی هرگز در این جهان نبوده‌اند ، پیدا شدن سکه آنتوان در آن حدود ، تأیید می‌کند که این شهر همان شهر شیز و خرابه‌های تخت سلیمان ، همان آتشکده با فر و شگوه آذر گشسب است : چه آمدن آنتوان را بشیز اکثر تاریخ نگاران نوشته‌اند و در آن جای تردید نیست ، البته پیدا آمدن سکه بتهنایی نه دلیل تواند بود بر آمدن آنتوان بشیز و نه بر اینکه تخت سلیمان جای شیز است فقط از آنجهت ذکرش رفت که با سایر دلایل و قرائن در یک جا ، گردآمده است و آنچه سابقاً گفتیم شیز را ظاهر ابنام‌های دیگری غیر از شیز (و صورت‌های دیگر آن مانند شیج و جیس و چیز و چست و غیره) و گنجک (و

صورت‌های مختلف آن مانند کزنا و گزن و گادزا کا و گنذرک (غیره) خوانده‌اند از قبیل فراعنا و ورا و فراداسپه، مبنی بر قول پلوتارک و سایر مورخان و مأخوذ از تاریخ مرحوم پیرنیا و اعتماد السلطنه است و نگارنده در صحت آنها تعهدی ندارد، این رساله فقط ناظر بود بر اثبات قول مسعر بن مهلهل درباره شیز، بتخت سلیمان و قول کتاب‌های پهلوی درباره کوه اسنوند، بکوه تخت بلقیس.



مآخذ

- ابن خردادبه : المسالك والممالك ، طبع لیدن ۱۸۸۹
اعتماد السلطنه (محمد حسن خان) : درالتيجان فی تاریخ بنی الاشکان .
تهران ۱۳۰۸ هجری قمری
ایمانی (منوچهر) : مجله باستان شناسی شماره سوم و چهارم ، پائیز و زمستان
۱۳۳۸ ص ۱۰۴ ببعده
بلادزی (احمد) : فتوح البلدان . مصر ۱۹۳۲
بارتولد : جغرافیای تاریخی ایران ، ترجمه سرداد ورتهران ۱۳۰۸
پوردادود (ابراهیم) : گاتها بمبئی ۱۳۰۵ ، یشتها ۱۳۱۰ ، یسنا بخش دوم تهران
۱۳۳۷ ، خرده اوستا ۱۳۱۰
پیرنیا (حسن) : تاریخ ایران باستان تهران ۱۳۰۶
حموی (یاقوت) : معجم البلدان ، مصر ۱۹۰۶
ستاد آرتش : فرهنگ جغرافیایی ایران
فردوسی (ابوالقاسم) : شاهنامه چاپ بروخیم
قمی (حسن بن محمد بن حسن) : ترجمه حسن بن علی بن حسن قمی
تصحیح سید جلال الدین تهرانی ۱۳۱۳
کریستن سن (آرتور) : ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی چاپ
دوم تهران ۱۳۳۲ ، کیانیان ترجمه ذبیح الله صفا ، تهران ۱۳۳۶
کیهان (مسعود) : جغرافیای مفصل ایران جلد سوم ، تهران ۱۳۱۱
لسترنج : جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی ترجمه محمود
عرفان تهران ۱۳۳۷
معین (محمد) : مزدیسنا و ادب پارسی ج ۱ تهران ۱۳۳۸
مستوفی (حمدالله) : نزهة القلوب بکوشش محمد دبیرسیاقی تهران ۱۳۳۶
مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین بن علی) : التنبيه والاشراف ، لیدن ۱۸۹۳
مجله راهنمای کتاب تیرماه ۱۳۳۹ ص ۱۴۹
مجله یغما : دی ماه ۱۳۴۰ ص ۴۷۲
نفیسی (سعید) : تاریخ تمدن ایران ساسانی تهران ۱۳۱۱

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۹	کشب	کشب	۲۵	۱۴	بیار	بسیار
۸	۲۲	از آن جمله نام	از آن جمله	۲۵	۱۵	معروفی	معروفی را
۸	۲۲	۶۴	۴۶۴	۲۷	۲۱	گردید	گردیده
۹	۱۰	خشن	خش	۲۸	۲۰	شهر	شهر را
۹	۲۴	بعد از ادب پارس اضافه شود		۲۹	۲۰	آنچه	آنچه
		ص ۳۱۶-۳۱۷		۳۱	۱۴	یش	پس
۱۰	۱۶	ز برجد	ز برجد	۳۱	۱۵	اعتماد السلطنه	اعتماد السلطنه
۱۲	۱۹	آذر بادگان	آذر آبادگان	۳۲	۱۲	عراق	عراق
۱۵	۲۱	یونانیان	یونانیان	۳۲	۱۷	۳۰۵	۱۳۰۵
۱۶	۲	»	»	۳۴	۲۰	سینا	یسنا
۱۷	۱	کراسوس	کراسوس	۳۵	۱	گفته آید	گفته آید
۲۰	۲۵	ص ۳۱۸ حاشیه ۴		۳۷	۵	و حول	و تمام حول
۲۱	۲۱	زاده	زاره	۴۱	۴	بدلیل	بدلایل
۲۲	۴	آب و	آب و تاب	۴۱	۲۳	شیزش	جای شیزش
۲۳	۶	چهل	چل	۴۳	۴	افتد	افتد. «
۲۳	۱۲	غم	نم	۴۴	۳	اشتباه	این اشتباه
۲۴	۱	رخشان	رخشان	۴۴	۲۱	آفریده	آفریده
۲۴	۴	سربیش	سرمیش	۴۵	۷	مطالبی	مطالبی
۲۴	۱۷	بند	نبد	۴۵	۲۱	معروف	معروف آنجا
۲۴	۱۸	روی	رومی	۲۸	۱	گندرك	گندزك